



مشروع خواهان

نهضت مشروطیت که در پی حرکت عدالتخواهانه ملت ایران به رهبری روحانیت ظلم ستیز به وقوع پیوست، ریشه در حرکت های ضداستعماری و ضداستبدادی ملت ایران داشت که اوج آن را می توانیم در قیام ضد امتیاز رژیم مشاهده نماییم. اوضاع به هم ریخته ایران در سال های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و پس از آن، که در نتیجه اقدامات مستبدین و راهکارهای استقلال شکنانه منورالفکران بدتر شده بود، علما را بشدت نگران ساخت، لذا درصدد ایجاد اصلاحاتی برآمدند که در پی آن، ضمن جلوگیری از ظلم مستبدین، مداخلات بیگانگان نیز کاهش یافته و با بازسازی وضعیت کشور، توان مقابله با تعدیات بیگانگان افزایش بیاید؛ لازمه این امر، محدود کردن استبداد از طریق ایجاد یک ساختار بود که ابتدا به عنوان عدالتخانه مطرح شد. رفته رفته با تشدید اختلاف بین روحانیون و عین الدوله، بخش هایی از جامعه که دارای تفکرات غربگرایانه بود و توان بسیج مردم را علیه قاجار به نداشت، از اختلاف علما و دربار استفاده کرد و در بدنه نهضت عدالتخواهی مردم ایران، نفوذ کرد. قصد آنان به هم زدن اوضاع و پیشبرد اهداف غیردینی خود بود، لذا با پنهان شدن پشت برخی از نیروها و شعارهای مذهبی، آتش نزاع و درگیری را تندتر ساختند، هسته مرکزی گروه تندرو و موج سوار، رادیکالیزه کردن مطالبات برحق مردم (بیش از حد ظرفیت اجتماعی - سیاسی جامعه ایران) ایجاد اختلاف بین علما و روحانیون و تسلط گام به گام بر روند طبیعی و معقول نهضت را مد نظر داشت.

علمای تیزبینی نظیر آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری از همان ابتدا نسبت به این تحکات، حساس شده و به دیگر علما و متدینین نسبت به عواقب اقدامات آن گروه ها و تساهل نسبت به آنان هشدار می داد. تحصن در سفارت انگلیس در آستانه موفقیت قیام عدالتخواهانه مردم ایران و طرح شعارهایی متشابه، با رنگ و بویی غیردینی، هشدار جدی به علما و جریان دینی بود که متأسفانه از کنار آن نیز با تساهل عبور شد. با پذیرش نظام مشروطه از سوی پادشاه قاجار، تشکیل مجلس و تهیه نظام نامه و قانون اساسی، موضوع اصلی مشروطه خواهان بود، گمان آحاد مردم و علما این بود که در نظام مشروطه، حاکمیت استبدادی قاجار محدود شده و بر اثر اجرای قوانین اسلامی، عدالت در کشور حکمفرما خواهد شد، به طور طبیعی نمایندگان ملت مسلمان نیز می بایستی مسلمان بوده و به اجرای قوانین اسلامی، پایبند می بودند. تحکات غرب گرایان در تدوین قانون اساسی براساس قوانین دول غربی که جدایی دین از سیاست جزو لاینفک آن است، مخالفت ها و مقاومت های اولیه شیخ، کارگر نیفتاد، لذا سعی کرد با طرح اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر نظارت پنج تن از علمای طراز اول بر مصوبات مجلس جلوی انحراف مشروطه را بگیرد، این طرح با هزینه های حیثیتی سنگینی که به شیخ تحمیل شد به تصویب رسید، شیخ راه چاره را در مشروطه مشروعه می دید و خروج مشروطه را از دایره شریعت اسلامی سم مهلکی برای آزادی مردم و پیشرفت ایران می دانست، عدم پایبندی غربگرایان به شریعت و اقدامات مخرب آنان، شیخ را وادار کرد که تکیه بیشتری بر مشروعه شدن مشروطه بنماید و در همان حال برای جلوگیری از سوءاستفاده دشمن فریاد سر دهد که من همان مشروطه ای را می خواهم که آخوند خراسانی می خواهد، فریادهای شیخ در سیزدهم رجب ۱۳۲۷ در میان هلهله های غربگرایان بر بالای دار خاموش شد، اندکی بعد هر یک از علمای مشروطه خواه به محض گفتگوز رعایت قواعد اسلامی با موجی از اهانت ها و تهمت ها و توطئه ها مواجه شدند، سیدعبدالله بهبهانی در سالگرد شیخ در منزل خود توسط غربگرایان گلوله باران شد، سیدمحمد طباطبایی در انزوایی دردناک دار فانی را وداع گفت، آخوند خراسانی به طرز مشکوکی چشم از جهان فرو بست و همگی قربانی بی توجهی نسبت به هشدارهای مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری شدند، تساهل نسبت به غربگرایان، عدم تفکیک خطوط سیاسی و عقیدتی و فرهنگی و... دستاورد بزرگ نهضت عدالتخواهی را در اختیار مستبدان جدیدی قرار داد که رفته رفته آزادی های شخصی و دینی مردم را نیز از آنان سلب کردند. در چالش بزرگ غربگرایی و اسلامگرایی، مرور پرونده نهضت مشروعه خواهی، درس های گرانبهایی برای اسلامگرایان و ایران دوستان در بر دارد.

www.jamejamonline.ir
ایمیل: ayam@jamejamonline.ir
شماره ۴۹
۸ مرداد ۱۳۸۸ / ۱۶ صفحه

پژوهانه علمی

شاپا: ISSN 1735-3785
کلید عنوان: Ayyām (Tihrān)

دغدغه مشروع خواهان ... ●

۲ / طلیعه

● شیخ با آزادی های «معقول» ...

۴ / گفتگو با حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی

● مؤلف تذكرة الغافل ...

۶ / نقش ها

● سربدار

۸ / عکاس باشی

● نجات مشروطیت

۱۰ / پرسه

● فرجام نیک مشروع خواهان ...

۱۲ / نهانخانه

● شیخ... و مکتب تاریخ نگاری مشروطه

۱۴ / کتابخانه تخصصی

● پایان دوره ششم مجلس شورای ملی

۱۵ / یادمان

● می میری، می بینی

۱۶ / ایستگاه آخر



شیخ شهید نوری و همفکران مشروعه خواه او (اسلامی در صفحه ۱۶ آمده است)

بحثی در تقابل اسلام خواهان و غرب گرایان در مشروطه

دغدغه مشروطه خواهان: حفظ «دین» و استقرار «عدالت»



حجت الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (منذر)

با گسترش ارتباطات و تبادلات فکری و فرهنگی میان ایرانیان با جوامع غربی، نخبگان ایرانی با مشاهده پیشرفت شگرف علمی و صنعتی که در غرب رخ داده بود، درصدد بررسی علل و عوامل عقب ماندگی شرق و رشد و توسعه غرب برآمدند. آنان که مرعوب اروپا شده بودند، بدون تامل و دقت کافی، اسلام را با مسیحیت تحریف شده یکسان انگاشتند و همچون منورالفرکان غربی که یکسره به انکار دین - یعنی همان مسیحیت قرون وسطایی - پرداخته بودند، اینان نیز اعتقاد به دین - یعنی اسلام آزادی بخش و علم و عدل پرور را عامل همه بدبختی های خویش شمردند! این جریان در عصر مشروطه در تقابل با مردم مسلمان و علمای ضد ظلم و عدالت طلب شیعی قرار گرفت و خسارت های فراوانی را بر کشورمان تحمیل کرد. مقاله حاضر به تقابل اسلام خواهان و جریان غرب باور در عصر مشروطه می پردازد و از این منظر، آن دوران مهم و سرنوشت ساز را واکاوی می کند.

به طور کلی در جریان جنبش مشروطیت، ما با دو گرایش یا جریان معارض و مقابل با یکدیگر روبرو هستیم که از آنها می توان با عنوان جریان «اسلام گرا» و «غرب گرا» یاد کرد.

البته هنگامی که با نگاهی ریز و جزئی بین به حوادث آن روزگار می نگریم، در می یابیم که هر یک از دو گرایش یا جریان یادشده، در عینیت خارجی، به واقع، از طیفی گسترده تشکیل می شود که در آن، جریانات و رنگ های متنوعی را از «ضعیف» و «متوسط» تا «شدید» و «بسیار شدید»، می توان ردیابی کرد. ولی در یک نگاه کلی و کلان، می بینیم که در عصر مشروطه، دو جریان فوق (= اسلام گرا و غرب گرا) رویاروی یکدیگر قرار دارند.

در مرحله «نفی» نظام کهن (یعنی رژیم استبداد)، تعارضها و کشمکش های این دو جریان با یکدیگر، چندان بروز و ظهوری ندارد، ولی زمانی که به مرحله «تأسیس و تثبیت» نظام جدید می رسیم، تعارضها و تضادها تدریجاً و به نحوی فزاینده رخ می نمایند.

دو جریان

جریان «غرب گرا» به رهبری امثال تقی زاده، حسین قلی خان نواب و بیروم و حیدر عمو اولی، شکل می گیرد و جریان «اسلام گرا» نیز خود به دو بخش کلی تقسیم می شود:

الف) بخشی که ما از آن به عنوان جریان «مشروطه خواه» یاد می کنیم.

ب) بخشی که می توان آن را «مشروطه خواهان متشرع» یا «دین باوران مشروطه خواه» نامید.

در رأس جریان «مشروطه خواهی» در ایران، مرحوم آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری قرار دارد و البته در کنار - و در واقع، در جبهه وی - افرادی چون آیات عظام آخوند ملاقرابعلی (در زنجان)، حاج میرزا حسن آقا مجتهد (تبریز)، آقا سید محمد باقر درچه ای (اصفهان) و حاج ملا محمد خمایی (رشت) قرار دارند و در خود تهران، دهها روحانی فاضل و مجتهد نظیر حاج آخوند رستم آبادی، ملا محمد آملی و حاج آقا علی اکبر بروجرودی و حاج میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی و حاج شیخ روح الله دانایی، با شیخ نوری همسویی و هم‌آوایی نشان می دهند. چنانکه در نجف نیز شخصیتی چون آقا سید محمد کاظم یزدی «صاحب عروه» (مرجع عام جهان تشیع) از منتقدان مشروطه (سکولار) محسوب می شود و از جناح مشروطه خواه حمایت می کند.

در رأس جریان «مشروطه خواهان متشرع» نیز، مراجع ثلاثه مشروطه خواه نجف (= آیات عظام: آخوند ملاکاظم خراسانی، حاج میرزا حسین تهرانی، و شیخ عبدالله مازندرانی) حضور دارند که شخصیتهایی چون میرزا حسین نائینی در کنار آنها و به صورت دستیار و عقل



شیخ فضل الله و جمعی از علمای تهران در سبزه سحر در سفارت ایران در اسفندماه ۱۳۱۹ (۱۳۱۹)

مرحوم آخوند و یارانش، مشروطه را به شرط «اسلامیت» و با قید «رعایت احکام اسلام» می خواستند و خواسته آنها، در کل، همان «مشروطه مشروعه» ای بود که شیخ در مشروطه اول، پرچم آن را برافراشته بود. لذا است که مرحوم آخوند، با تلگرافی که در جمادی الاول ۱۳۲۵ ق به توسط شیخ فضل الله نوری به مجلس شورای صدر مشروطه زد (و کسروی آن را در «تاریخ مشروطه ایران» آورده و به اصالت آن تصریح کرده) صراحتاً از اصل پیشنهادی شیخ مبنی بر نظارت فقهاء، بر مصوبات مجلس حمایت کرده و حتی خواستار درج ماده ای در قانون اساسی مبنی بر دفع مخالفان اسلام و فرقه های ضاله، و اجرای احکام شرع در مورد آنان شده است.

آری، تلاش مزورانه تقی زاده ها این بود که مخالفت شیخ فضل الله با «بی دینی و دین ستیزی» عناصر غریزه را مخالفت با «اساس مشروطیت» وانمود کنند که آخوند خراسانی و دیگران، «مدافع» آن بودند، و متأسفانه با این افسون تبلیغاتی، و علل و عوامل دیگر، تدریجاً بین گروه مشروطه خواه (به رهبری شیخ فضل الله) و مشروطه خواهان متشرع (به رهبری آخوند در نجف)، گسست و جدایی افتاده و اختلاف به شکل فزاینده ای بالا می گیرد. در همین راستا، مجلس شورای اول در اثر افزایش اغتشاش و هرج و مرج و غوغا سالاری، و وقوع بحران های پیاپی در کشور (که فعالیتها و تبلیغات مخرب تیپ تقی زاده در ایجاد آن نقش اساسی داشت) به توپ بسته می شود و دوران موسوم به «استبداد صغیر» آغاز می گردد و در این دوران نیز گسست و تعارض میان جناح نوری و دیگران به همان شکل مشروطه اول بلکه قوی تر، ادامه می یابد.

آغاز قتل ها

بالاخره تهران توسط اردوی مشروطه فتح می شود، محمدعلی شاه از سلطنت خلع می گردد، و شیخ فضل الله (در پایتخت کشور اسلامی شیعه) توسط عناصر تندرو و وابسته به بیگانه، به اتهام مخالفت با آزادی و عدالت! در ملا عام به دار آویخته می شود. تأسف بارتر آنکه در این

پدیده می آورند و شیخ نوری و یارانش را به دروغ، همدست استبداد، و مخالف با آزادی و عدالت، جلوه می دهند، و از قول آخوند علیه شیخ و از قول شیخ علیه آخوند مطلب جعل می کنند، به تدریج آخوند و افراد همبسته با وی در حوزه نجف، از شیخ و همفکران مشروعه خواه او فاصله می یابند و بعضاً در برابر هم قرار می گیرند (یا قرار داده می شوند). و این در حالی است که، درگیری مشروعه خواهان با مشروطه خواهان متشرع، جنبه «اساسی و بنیادین» نداشت، بلکه درگیری اصلی و اساسی در مشروطه، در اصل، بین مرحوم شیخ فضل الله نوری با تیپ تقی زاده بود، اما چون امثال سیدین طباطبایی و بهبهانی و مرحوم آخوند، در بدو امر، نه تنها مرزبندی خود را با امثال تقی زاده، مشخص، و صف خود را از آن جناح، جدا نمی کنند، بلکه حمله به تقی زاده را - به نوعی - حمله به «اساس» مشروطه و حمایت از استبداد قدیم می پندارند، لذا پای آنها هم به میدان معارضه تقی زاده با شیخ فضل الله، باز می شود. تقی زاده نیز، هنوز نقاب از چهره حقیقی خویش برنگرفته و فتوای مشهور بعدیش در مجله کاوه برلن را (مبنی بر لزوم فرنگی مآبی مطلق ایرانیان از فرق سر تا ناخن پا!) صادر نکرده است تا ماهیتش برای همگان، و از جمله برای مرحوم آخوند خراسانی و همفکران اسلام خواه وی، معلوم گردد.

چه، روشن است که اگر ماهیت «لیبرال / سکولار» و «دین گریز» (و حتی باید گفت: «دین ستیز») تقی زاده و یارانش، در همان عصر مشروطه اول مشخص می شد، قطعاً مردم مسلمان (و در رأس آنها، آخوند و مراجع مشروطه خواه نجف) آنها را طرد می کردند. لذا تقی زاده و همفکران قدرت پرست او در مشروطه اول ناچار بودند زیر نقاب تزویر عمل کنند و احیاناً پشت سر امثال سیدین طباطبایی و بهبهانی پنهان شده و خود را هوادار مراجع مشروطه خواه نجف جا بزنند و بکوشند مخالفت شیخ نوری با جناح تندرو و سکولار مشروطه را، در ذهن دیگران، حمله به «اساس» مشروطیت، جا بزنند! که متأسفانه در این ترفند، تا حدود زیادی هم موفق شدند. در حالیکه

منفصل آنان عمل می کنند. البته، ایران نیز جای جای از عالمان مشروطه خواه خالی نیست، و در این زمینه می توان از شخصیتهایی چون حاج سید عبدالحسین لاری (در شیراز)، آقا نجفی و حاج آقا نورالله نجفی (اصفهان) و سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی در تهران یاد کرد. (هرچند بین مواضع کسانی چون طباطبایی و بهبهانی، با مرحوم آخوند خراسانی، تفاوت های بعضی شاخصی وجود دارد که مجال بحث در اینجا نیست، ولی در کلیت ماجرا، آنها با آخوند، در یک طیف قرار می گیرند: «مشروطه خواهان دین باور و متشرع»)

روابط شیخ و آخوند

در همین جا گفتنی است که، در آغاز طلوع مشروطه، آخوند خراسانی با شیخ فضل الله نوری پیوند و ارتباط وثیقی دارد و حتی ورود آخوند به جنبش ضد استبدادی منتهی به مشروطیت (که از آن با عنوان نهضت «عدالتخانه» یاد می شود)، و حمایت بعدیش از مجلس شورای ملی، به اعتبار حمایت شیخ نوری از جنبش عدالتخواهی و حضور همو در اوایل امر در مجلس شورا صورت می گیرد و اسناد و مدارک موجود (و حتی نامه خود آخوند در استبداد صغیر به محمد علی شاه که ناظم الاسلام کرمانی در «تاریخ بیداری ایرانیان» آورده) بر این حقیقت مهر تأیید می زند. اما بعدها می بینیم که میان آن دو فقیه دادخواه و ضد استبداد، به علل مختلف جدایی می افتد که عمده ترین آنها، دوری مرحوم آخوند از متن ماجراهای بحران زای داخل کشور، خصوصاً تهران و مجلس شورا، و تأثیر سوء تبلیغات عناصر تندرو و سکولار (به رهبری امثال تقی زاده) بر ضد شیخ فضل الله و همفکران وی روی آخوند در مشروطه اول، و متقابلاً آشنایی کامل و از نزدیک شیخ فضل الله با اوضاع داخل کشور و اطلاع مستقیم وی از دسایس و تحرکات ضد اسلامی تیپ تقی زاده در درون و بیرون مجلس شورا است.

متأسفانه با جو آشفته ای که گروه تندرو و سکولار مشروطه با تبلیغات حساب شده خویش، در ایران و عراق



شرایط، سیدین طباطبایی و بهبهانی در تهران حضور ندارند تا مانع شهادت برجسته ترین فقیه پایتخت (شیخ فضل الله) شوند. چون طباطبایی در راه بازگشت از مشهد به تهران است و بهبهانی نیز در مسیر کرمانشاه به پایتخت؛ و تلگراف آخوند خراسانی و پیغام آقا نجفی اصفهانی به سران (سکولار) مشروطه در تهران مبنی بر سفارش حفظ جان شیخ فضل الله نیز مصلحت نیست اجرا گردد! در نتیجه، آنچه که نباید بشود اتفاق می افتد و در نبود سیدین در تهران، شیخ به دستور کرسی نشینان لژ ماسونی «بیداری ایران»، بالای دار می رود.

با قتل شیخ و تبعید و انزوی یاران او در تهران (مثل ملا محمد آملی و حاجی اقا علی اکبر بروجردی و آخوند رستم آبادی و شیخ روح الله دانایی) و شهرستانها (مثل آخوند ملا قربانعلی زنجانی و میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی و ملا محمد خمما رشتی) و نیز نجف (مثل صاحب عروه، عملاً «خاکریز اول») فعال در مقابل غرب گرایان، یعنی جریان مشروعه خواهی که رهبری شیخ فضل الله نوری فتح می شود و اینجا است که مرحوم آخوند خراسانی و یارانش و نیز سیدین طباطبایی و بهبهانی در تهران، تبدیل به «خاکریز اول» می شوند و آماج مستقیم و صریح حملات غرب گرایان به رهبری تقی زاده قرار می گیرند. نهایتاً هم، جناح تندرو و سکولار (که اکنون در «حزب دموکرات» تشکیل یافته بود) درست یک سال پس از قتل مرحوم نوری، با اختلاف سه چهار روز، دست به ترور مرحوم بهبهانی می گشاید، و طباطبایی نیز که، خوب، از مدت‌ها پیش، با تهدید همانها خانه نشین شده و جز ناله و نفرین از دست آنها کاری ندارد!

در واقع، همانهایی که شیخ فضل الله را در ۱۳ رجب ۱۳۲۷ق به دار می آویزند، مرحوم بهبهانی را نیز در ۹ رجب ۱۳۲۸ در خانه اش به قتل می رسانند و البته قبل از آن هم، مخالفان با احکام شرع، از جمله مخالفت با حکم اسلامی (قصاص)، در روزنامه «ایران نو»، ارگان حزب دموکرات تقی زاده، علنی شده و با این گونه کارها دست گروه تقی زاده برای اسلام گرایان کاملاً رو شده است (و جرم! بهبهانی نیز، که موجب قتلش گردید، ارسال همین گونه اخبار برای مراجع مشروطه خواه نجف بود).

در اینجا است که مرحوم آخوند، وارد فاز مبارزه با جناح تقی زاده می گردد و به سرعت، همان موضعی را اتخاذ می کند که یک سال قبل از آن تاریخ، شیخ فضل الله در برابر تقی زاده‌ها برگزیده بود و دائماً به همگان هشدار می داد، اما مع الاسف سخنان او، آن گونه که باید، از سوی مشروطه خواهان متشرع، جدی تلقی نمی شد. از این پس، «ثقل و مرکزیت مبارزه با غرب گرایان»، از جناح مشروعه خواه به جناح مشروطه خواهان متشرع منتقل می گردد و ما شاهد تقابل اصلی و بنیادین میان جناح تقی زاده و جناح آخوند خراسانی هستیم. ضمناً این مبارزه عام و فراگیر است و حتی در بین مجاهدان مشروطه نیز که با خون و آتش راه را بر تجدید حیات مشروطه گشوده اند، افرادی چون ستارخان و ضرام خان بختیاری از بهبهانی و آخوند خراسانی حمایت می کنند و به همین دلیل هم، مورد هجمه شدید دموکراتها و طیف همبسته آنان در بین عناصر سکولار قرار می گیرند. ضرام، برآشفته و غمگین و معترض، پایتخت را ترک می کند و ستارخان که در تهران باقی مانده است همراه یاران مجاهدش، به طرز فجیعی در اقامتگاه خود (پارک اتابک تهران) خلع سلاح و مجروح می شود، و برای مدتی، قدرت اصلی سیاسی حاکم بر کشور، در دست جناح سکولار (از تقی زاده تا پیرم و سردار اسعد بختیاری برادر ضرام) قرار می گیرد. در نتیجه، آخوند خراسانی حرف آخر را در رد تقی زاده و همفکران او می زند و آنان را تکفیر سیاسی کرده و حکم به اخراج ایشان از مجلس می دهد، که تقی زاده نیز به خارج از کشور گریخته و به اروپا می رود و از لباس روحانیت درآمده، همسر فرنگی می گیرد و نهایتاً ندا در می دهد که: ایرانی باید از فرق سر تا ناخن پا، جسماً و روحاً، ظاهر و باطناً، فرنگی مآب گردد!

تقابل مشروعه و مشروطه

تقابلی که بین جناح مشروعه خواه و جناح مشروطه خواه متشرع در تواریخ مشروطه مطرح بوده و حتی در مورد آن، «اغراق و بزرگ نمایی» می شود، همه مربوط به دوران موسوم به «مشروطه اول» و «استبداد صغیر» (جمادی الثانی ۱۳۲۴ - جمادی الثانی ۱۳۲۷ق) است تا حد اکثر چند ماه از ابتدای دوران «مشروطه دوم» (رجب ۱۳۲۷ق به بعد)، یعنی این تقابل تا زمانی است که سیدین

طباطبایی و بهبهانی از تبعید زمان محمد علی شاه به تهران باز می گردند تا به اصطلاح، شاهد تجدید مشروطیت و شکوفا شدن گل رنجهای خویش باشند! اما زمان کوتاهی از تجدید مشروطیت و بازگشت سیدین به پایتخت نمی گذرد که پرده‌ها فرو افتاده و دستها رو و قضایا روشن می شود و تضاد و کشمکش بین جناح آخوند خراسانی و سیدین، با جناح تقی زاده به نحوی فزاینده و غیر قابل بازگشت شروع می گردد و به سرعت بالا می گیرد، تا آنجا که از برخی روایات تاریخی بر می آید که مرحوم آخوند در این اواخر، حتی نسبت به اصل کارآمدی و سودمندی رژیم مشروطیت در کشور (بخوانید: مشروطه به معنای «حداکثری» آن، به عنوان یکی از چند گزینه سیاسی در برابر «استبداد») دچار تردید شده بود؛ همان تردید و انصراف نظری که در دوران موسوم به استبداد صغیر، برای شیخ و یارانش روی داده و آنان را در خط عدول از مشروطه حد اکثری، و بازگشت به مشروطه حد اقلی، «عدالتخانه»، افکند، و شرح آن به فرصت دیگری نیاز دارد.

سرکه انداختیم، شراب شد!

مرحوم آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی که عصر آخوند را درک کرده بود، می فرمود آخوند گفته بود، «سرکه انداختیم، شراب شد؛ می روم خمره را بشکنم!» توجه کنید که، «خمره» غیر از «محتوا»ی خمره است. خمره را بشکنم، یعنی اساس را دگرگون کنم. ابراهیم صفایی نیز در کتاب دو جلدی تاریخ مشروطه اش، بخش مربوط به شرح حال آیت الله سید محمد طباطبایی، از قول مرحوم طباطبایی عباراتی را نقل می کند که آن نیز حاکی از نحوی عدول وی از مشروطیت است.

البته باید تأکید کنم: تردید و تأملی که گفته می شود مرحوم آخوند یا طباطبایی (در مشروطه دوم یعنی در اواخر عمر) نسبت به کارآمدی و سودمندی مشروطه در ایران و برای ایران آن روزگار پیدا کردند و نیز دیدگاه مرحوم شیخ فضل الله نوری و یارانش (در دوران موسوم به استبداد صغیر) مبنی بر عدول از مشروطیت، ابتدا ربطی به مقوله هواداری از استبداد ندارد، و هر کس که دیدگاه این بزرگان را با موضوع استبداد و هواداری از آن خلط کند، اشتباه کرده و به خطا رفته است. البته در عصر مشروطیت، خصوصاً اوایل امر، کسانی یافت می شدند که برای حفظ «خودکامگی ها» و لغت و لیس های خود و اقرانشان در عصر استبداد، از رژیم کهنه (استبداد فردی سلطنتی) حمایت می کردند، ولی بزرگواری چون شیخ نوری و آخوند خراسانی، به دلیل کارنامه سرشار از مبارزه با استبداد و استعمارشان، تنها چیزی که به مخیله شان خطور نمی کرد، بلکه به شدت از آن نفرت داشتند، موضوع حمایت از استبداد و مظالم و مفساد ناشی از آن در کشور اسلامی بود.

ساختن «گزینه سیاسی دیگری» باشند که در عین مهار استبداد، لوازم و تبعات سوء مشروطه وارداتی را به همراه نداشته باشد، و آن گزینه دیگر، از دیدگاه آنها، همان «عدالتخانه» بود که قیام عدالتخواهی ملت در بدو امر به همین عنوان آغاز شده بود و حتی می شد آن را نیز نوعی از «مشروطه» (البته «مشروطه حد اقلی») محسوب داشت و از آن، در وقت خویش، یعنی مساعد شدن اوضاع، به مثابه سکویی برای جهش به سوی مشروطه حد اکثری (پارلمنتاریسم مطلقه) بهره جست...

شیخ با «نفی مشروطه حد اکثری» - که از آن، اشتباهاً، «نفی مطلق مشروطیت» برداشت شده است - به سمت استبداد نمی رفت، بلکه گزینه سیاسی دیگر در برابر استبداد، یعنی «عدالتخانه»، را مد نظر داشت. در تحلیلهای تاریخی رایج، نوعاً این نکته مغفول واقع می شود که در اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی خطیر و شکننده ایران در آن روزگار، «مشروطه حد اکثری»، تنها گزینه سیاسی موجود در برابر «رژیم کهن و چند هزارساله استبداد» نبود، بلکه گزینه‌های دیگری هم نظیر تشکیل «دولت منتظم» و استقرار «عدالتخانه» وجود داشت، که این آخری (عدالتخانه) از نظر شیخ، در آن شرایط و اوضاع شکننده کشور، به حال اسلام و ایران سودمندتر و دارای کارایی بیشتری تلقی می شد. تجربه تلخ هرج و مرج خونبار مشروطه اول و دوم نیز - که نهایتاً کشتی مشروطیت را به گرداب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و استقرار دیکتاتوری سفاک و وابسته پهلوی در افکند - نشان داد حساسیتها و نگرانی‌های شیخ فضل الله و یارانش از ناپساامانی‌ها و اغتشاشهای همزاد یا نوزاد مشروطه، بیجا نبوده است.

راز مخالفت شیخ و همفکرانش با مشروطه حد اکثری، ریشه در این تأمل بجا و معقول داشت که آیا در کشوری که مردم آن، قرن‌ها بلکه هزاران سال، با رژیم حکومت استبدادی خو گرفته و فرهنگ استبداد در تار و پود مناسبات سیاسی، و حتی اجتماعی آن رسوخ کرده، می توان یکشنبه مثلاً راه چهارصد ساله دموکراسی انگلیس را طی کرد و آیا این سودا، مصداق آن ضرب المثل مشهور ایرانی نیست که می گوید: «تیز می روی جانا، ترسمت که در مانی؟!»

در مورد «بابا طاهر عریان» نقل می کنند که، در سرمای استخوان سوز زمستان، شبی برای غسل، در حوض آب یخ فرو رفت و یکمرتبه، همه چیز برای او دگرگون شد و او که عمری را به کردی سخن گفته بود، به عربی فصیح صحبت کرد و: «امسیت کردیا و اصیحت عربی!» با فرض صحت این داستان، باید گفت که داشتن توقع تحول بنیادی سریعی چنین از ملتهای در فرایند تدریجی تحولات کلان سیاسی و اجتماعی در تاریخ، سودایی خام بوده و بیشتر به

شهید مدرس؛ وامدار مجاهدات مشروعه خواهان



باید گفت که، شیخ نوری هر چند خود مظلومانه بر سر دار رفت، اما ثمره مجاهداتش (که تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه (نظارت فقهای طراز اول بر مصوبات مجلس شورا، و دیگر اصلاحات اسلامی در جای جای آن متن قانونی و میثاق ملی، جزء مهم ترین آنها بود) از بین نرفت و به عنوان نمونه، آیت الله مدرس، با زمینه و شرایط مناسبی که شهید نوری با پایمردی خونینش برای تصویب اصل دوم قانون اساسی، فراهم کرده بود، مجال و امکان حضور مقتدرانه در مجلس شورا، و از آن طریق، ورود به عرصه سیاست در مرکز کشور را یافت. جالب است که امام راحل قدس سره، دقیقاً به این نقطه «التقا و پیوند» میان مجاهدات مدرس و میراث گرانبار شیخ فضل الله و مشروعه خواهان توجه داشتند و به شیوایی در بیانات خویش بدان تصریح کرده اند. ایشان در پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۴۲) با اشاره به تجربه تلخ مشروطیت در ایران، می فرماید: «اگر هر شهرستانی، چند نفر مؤثر، افکاری مثل مرحوم مدرس شهید را داشته، مشروطه به طور مشروع و صحیح پیش می رفت و قانون اساسی یا متمم آن، که مرحوم حاج شیخ فضل الله در راه آن شهید شد، دستخوش افکار غربی و دستخوش تصرفاتی که در آن شد، نمی گردید، اسلام عزیز و مسلمانان مظلوم ایران آن رنجهای طاقت فرسا را نمی کشیدند...»

گزینه «عدالتخانه»

در واقع، آنان، «مشروطه» را برای «ایران» (و برای پیشبرد مصالح ایران) می خواستند، نه «ایران» را برای «مشروطه» (یعنی، رژیم مشروطه در ایران مستقر شود، کشور هرچه شد، شد!) و لذا وقتی می دیدند از زمان استقرار رژیم مشروطه در ایران، کشورشان به نحوی خطرناک و نگران کننده در بحرانیهای سهمگین اجتماعی - سیاسی، فرهنگی فروغلطیده و بیوزنه «استقلال و تمامیت ارضی» این مرز و بوم از سوی استعمارگران و ایادی داخلی آنها شدیداً در معرض خطر قرار گرفته است، در لزوم و اساساً درستی ادامه حمایت از مشروطه به تردید افتاده و حتی خود را موظف می دیدند که در مقام جایگزین

حاک کشور ما نیز (آن هم در آن مقطع - زیرا امروز که ما، خوب یا بد، به هر حال تجربه حدود یک قرن نظام پارلمانی را داریم، دموکراسی در کشورمان، وضعیت و حساسی دیگر دارد) آن گونه که دلخواه و مطلوب ما است، ریشه می دواند و ثمر می دهد یا نه؟! که اتفاقاً (چنانکه گفتیم) سیر زمان و سرنوشت مشروطه هم نشان داد که نگرانی آن بزرگان بی جا نبوده است، و این ملت در سیر مشروطیت به دام رضاخان افتاد که صورتاً پادشاه مشروطه بود، و معنأ از ناصرالدین شاه صد پله خشن تر و استبدادی تر عمل می کرد، لذا مرحوم شیخ مرحله گذاری چون استقرار عدالتخانه را مطرح می کرد و تا آخر عمر هم، زمانی که بر سر کوی اعدام ایستاد، تشخیص و نظرش همین بود.

آخوند خراسانی در مسیر شیخ فضل الله

جالب است زمانی که در مشروطه دوم، دست‌ها و دسیسه‌ها به سرعت رو شد و آخوند خراسانی نسبت به جناح تقی زاده، و افکار و اعمال ضد اسلامی (بلکه: مستبدانه) آنها، آگاهی لازم را تحصیل کرد، دقیقاً همان مواضع منفی‌ای را بر گزید که قبلاً شیخ فضل الله برگزیده و متمم به هواداری از استبداد و ضدیت با آزادی و عدالت شده بود!

در مشروطه دوم، با کنار رفتن نقاب از چهره تقی زاده ها، صدق نگرانی‌ها و هشدارهای شیخ فضل الله ودوستانش در باره مشروطه ظاهر شد و طبعاً دیگر دلیلی برای «نفی» و یا «نادیده گرفته شدن» آن نگرانی‌ها وجود نداشت، بلکه عالمان مشروطه خواه باید به میدان می آمدند و آن نگرانی‌ها را، با مبارزه جدی و پیگیر خود با جناح دین ستیز، و از طریق اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی (مبنی بر نظارت فائقه و رسمی مجتهدان طراز اول بر مصوبات مجلس شورا)، عملاً رفع می کردند؛ کاری که آخوند خراسانی در آغاز مشروطه دوم، با تعیین و معرفی لیستی از فقهای بزرگ ایران و عراق، از جمله آیت الله مدرس (به عنوان هیات طراز اول) به مجلس شورا، انجام داد و شهید مدرس نیز با حضور در مذاکرات مجلس شورا و بیان صریح و مستمر نظراتی کارشناسانه خویش راجع به انطباق و عدم انطباق لوايح و طرحهای مطروحه در مجلس با موازین شرع، به اصل دوم متمم، فعلیت بخشید.

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه (که در دوران انقلاب و جمهوری اسلامی هم، در قالب اصل «شورای نگهبان» استمرار یافت) قطعاً دستاورد رنجهای و مجاهدات جناح مشروعه خواه به رهبری شیخ شهید فضل الله نوری است، که البته با حمایت جناح مشروطه خواه متشرع نیز همراه بود. مبتکر این اصل، شخص شیخ فضل الله است که برای تصویب آن، جان خود را به خطر افکند. مرحوم آخوند هم از این اصل حمایت کرد و جزو اولین کارهایی که ایشان در مشروطه دوم انجام داد این بود که جمعی از فقهای پارسا را به عنوان طراز اول برگزید که به مجلس بروند و البته تنها دو نفر آنها حاضر شدند به مجلس بروند. یکی، مرحوم حاج امام جمعه خوبی بود و دیگری مرحوم مدرس. دیگر منتخبین، نظیر حاج آقا نورالله اصفهانی، به علل مختلف و از جمله نریزی که مردم منطقه به آنها داشتند و شاید هم فکر می کردند می توانند به عنوان پشتیبان مجتهدین ناظر بر مجلس، موفق تر عمل کنند، به مجلس نیامدند.

البته مدرس آمد و در مجلس دوم، به عنوان «فقیه طراز اول» و دارای «حق وتو» در پارلمان، حضور یافت، اما در مجلس بعدی (مجلس سوم) دید که این زمینه وجود ندارد و چون لیاقتش را ثابت کرده بود، با حمایت آراء، عمومی پایتخت، به عنوان وکیل برجسته، وارد مجالس سوم و چهارم و پنجم و ششم شد. آیت الله حاج شیخ حسین لنگرانی نقل می کرد که در یکی از جلسات خصوصی مجلس، طبق معمول دربار لایحه‌ای بحث بود، مرحوم مدرس جزو مخالفین لایحه بود و آمد و نظرش را با استدلال مطرح کرد و بر انجام نظر خویش اصرار ورزید و گفت: اگر دلیل قاطع می خواهید، اینها بود که مطرح کردم و سپس به لهجه غلیظ اصفهانی افزود: «د کو اونم هس!» (آخر آن هم هست)، یعنی، علاوه بر دلایل محکم و استواری که برایتان آوردم، آخر من جزو مجتهدین طراز اول هم هستم که طبق قانون اساسی، حرفشان در مجلس اعتبار مطلق دارد و مصوبات مجلس بدون موافقت و تنفیذ آنها فاقد اعتبار قانونی است (این اصل هم هنوز به قوت خود باقی است. حالا اگر شما زیر آن زده‌اید، مطلب دیگری است!) و خلاصه حرف و نظر مرا باید قبول کنید.

گفتگو با حجت‌الاسلام دکتر علی ابوالحسنی (مُنذر)

شیخ با آزادیهای «معقول» و «مشروع»، مخالف نبود!



سید محمد مدنی

مرداد ماه امسال، یک قرن کامل شمسی از شهادت آیت الله حاج شیخ فضل الله نوری می‌گذرد و این مناسبت، فرصت مغتنمی برای آشنایی بیشتر با شخصیت و افکار، خصوصاً با سوز و گداز دینی و میهنی او است. مخالفان شیخ، علاوه بر ترور شخص او، به ترور شخصیت وی پرداخته و از انواع نسبت‌های سوء به وی (از هواداری استبداد تا بستگی به روسیه و...) دریغ نکرده‌اند. یکی از این نسبت‌ها، مخالفت شیخ با آزادی است که پیرامون آن، با یکی از پژوهشگران تاریخ مشروطیت و زندگی حاج شیخ فضل الله، به گفتگو نشستیم. این گفتگو حاصل آن را در زیر می‌خوانید.

قبل از ورود به بحث اصلی، یعنی آزادی از دیدگاه شیخ شهید، لطفاً «آزادی» و مرزبندی آن از دیدگاه غرب و اسلام را بیان فرمایید.

پاسخ سؤال در دو بخش عرض می‌کنم:

۱. آزادی، موهبتی است خداداده که رشد و تکامل انسان بدون آن ممکن نیست. در عین حال، آزادی، یک نیاز «همگانی» است و «توزیع» عام و یکسان آن در بین افراد جامعه، طبعاً دامنه استفاده از آن را برای افراد، «محدود» می‌کند. آزادی «مطلق» بی حد و مرز، آرزویی «محال» و دست نیافتنی است و بر فرض تحقق، همچون سیلی خروشان، همه چیز را در زیر پای خود ویران می‌سازد و به جای آبادی و سازندگی، خرابی و نابودی به بار می‌آورد.

آزادی «مطلق» فرد در جامعه آزاد، یک «شوخی» بلکه یک «تناقض» است. در اتاقی که چند نفر با هم می‌زیند، «آزادی» افراد، خود بخود، ایجاب می‌کند که هر یک صدای خود را پایین بیاورند، ساعات پخت غذا و زمان استراحت را با آن دیگران تنظیم و هماهنگ سازند، از استعمال موادی که شامه یا ذائقه دیگران را می‌آزارد خودداری کنند، و در انتخاب نوع رفتار و کردار خویش، سلیق و عقاید دیگران و بویژه حساسیتهای آنان را رعایت کنند... و برای آنکه خوشنوا، آرامش محیط را برهم نزنند، از پاره‌ای خواسته‌ها و هوسها گذشت کنند. مقوله «امنیت»، «نظم» و «عدالت»، از جمله مهم‌ترین عوامل «تحدید» آزادی است، و اصولاً وجود «قانون» در جامعه، به معنای «تحدید» دامنه آزادیها است و قوانین اجتماعی - اعم از اساسی و جزئی - در عین حال که آزادی فردی را «تثبیت» و «تضمین» می‌کنند، از دامنه آن می‌کاهند.

بدین ترتیب می‌بینیم که آزادی، به عنوان نعمتی «عام و فراگیر»، هرگز «مطلق» نیست و از سوپه‌های مختلف، محدود و مرزبندی می‌شود و اصولاً حفظ نعمت آزادی، در گرو رعایت این حدود و قیود است. ژان ژاک روسو، فیلسوف مشهور فرانسوی، سخنی نغز دارد. به دیده او: آزادی، گوهری گرانسنگ است که دستیابی به آن، در گرو «اندازه‌شناسی افراد و انضباط اخلاقی آنهاست». روسو آزادی را «غذایی نیروبخش، اما سنگین و دیر هضم» می‌داند و ازین منظر، به سبک سرنایی که با شنیدن یک حرف از دهان فلان ماجراجو برانگیخته می‌شوند، می‌خندد. نیز از عاقبت کار آن آدم پرخاشگری که دم از آزادی زده ولی از معنی واقعی آن چیزی نمی‌فهمد بیم دارد؛ همان کسی که بین آزادی با لگام گسیختگی تفاوتی نمی‌گذارد. وی آرزو می‌کند: ای کاش، مردم قدر این



آخرین عکس شیخ شهید در کتابخانه‌اش

فصل درخشان پایانی آن: خودداری از پناه‌دگی به سفارتخانه‌های خارجی برای حفظ جان، و استقبال از مرگ در راه عقیده، آن هم زمانی که شاه و درباریان به سفارت روس گریخته بودند، کاملاً نشان می‌دهد که او فردی اصولگرا و آرمان خواه بوده و مخالفتش با مشروطه، ناشی از اموری چون زد و بند با مستبدان یا بستگی به همسایه شمالی نبوده است.

امضای شیخ زیر نامه علمای تهران (در جریان نهضت عدالتخواهی صدر مشروطه) از قم به مظفرالدین‌شاه، کاملاً گویای این امر است. در این نامه، که حاوی شکایت و «تظلم» علما از سرکوب و کشتار مردم توسط صدراعظم (عین الدوله) است، از این که صدراعظم عریض صادقانه علما را «که فقط مبنی بر دولتخواهی و حفظ ممالک اسلام است» نزد شاه «ناصواب و مغرضانه» جلوه داده «و ابواب عریض و تظلم را» بر آنها «مسدود نموده» سخت انتقاد شده است.^۲ منطق امضاکنندگان چنین نامه‌ای، طبعاً حمایت از بیان «حقایق امور» توسط مردم بویژه اندیشمندان، و جواز انتقاد آنها از مظالم سیاسی و اجتماعی است، و شیخ از امضاکنندگان این نامه است. چنین کسی منطقی نمی‌تواند با آزادی (به معنی «حق انتقاد سازنده») مخالف باشد و «ابواب عریض و تظلم» را بر روی خلق - که خود نیز یکی از آنان، بلکه پیشوای آنهاست - ببندد.

آیا بر این مدعا می‌توان موبدی ذکر کرد؟

بله، شیخ، خود در گفتگوش با طباطبایی و بهبهانی در حضرت عبدالعظیم علیه السلام، آنجا که به تنقید از محتوای جرائد مشروطه، و آزادی بی رویه آنها پرداخته، این نوع آزادی را استثنا می‌کند:

«این آزادی که این مردم [= مشروطه چیان افراطی] تصور کرده‌اند... کفر در کفر است. من شخصاً از روی آیات قرآن بر شما اثبات و مدلل می‌دارم که در اسلام، آزادی، کفر است. اما فقط در آزادی شان، یک چیز است که فقط و فقط در خیر عموم، اگر کسی چیزی به خاطرش می‌رسد بگوید، لاغیر. اما نه تا اندازه‌ای باید آزاد باشد که بتواند

مرز و میزان بهره‌گیری از آن را، مصالح برتر یعنی اهداف «کلان و دائمی» بشر تعیین می‌کند.

۲. آزادی، واژه‌ای «چند پهلو»، «کشدار» و «متشابه» بوده و قابلیت پذیرش معانی مختلف و حتی متضاد را دارد. چندانکه این «تشابه»، گاه مایه سفسطه و سوء استفاده بازیگران می‌شود. «رهایی از یوغ حکام جور»، «حق انتقاد سازنده، و بیان مصالح فردی و عمومی»، «زیر پا نهادن نظم و امنیت اجتماعی (هرج و مرج و آشوب)»، «بی بند و باری و گسستن قیود دینی و اخلاقی»، معانی متفاوت و احياناً متضادی هستند که تحت عنوان واحد «آزادی» به کار رفته و بسیاری از اوقات با هم «خلط و اشتباه» می‌شوند. باید این معانی را دقیقاً از یکدیگر تفکیک کرد و دیدگاه و موضع شیخ را جدا جدا نسبت به هر یک از آنها بررسی کرد.

در بسیاری از نوشته‌ها و تحلیلهای تاریخی، شیخ فضل الله مطلقاً مخالف آزادی قلمداد می‌شود. آیا شما این نظریه را می‌پذیرید یا واقعیت را چیز دیگری می‌دانید؟

خیر! به گمان من، بررسی دقیق و بی‌طرفانه سخنان شیخ، و توجه کامل به مبانی فکری و جایگاه تاریخی آنها، مدلل می‌دارد که، وی نه با آزادیهای «معقول» و «مشروع»، بلکه با «آشوب افکنی‌ها» و «دین ستیزی‌ها» مخالف بود که بعضاً تحت عنوان جذاب و خوش آهنگ «آزادی»، خرج می‌شد.

چنانچه به سیره معمول روز، برای «آزادی» نیز قرائت‌های گوناگونی تصور کنیم، شیخ با قرائت‌های «فاشیستی/انارشسیستی» از آزادی مخالف بود و نه با مطلق آزادی.

اجازه بدهید برخورد شیخ را با معانی چهارگانه آزادی بررسی کنیم: شیخ با آزادی به معنی «رهایی از ستم و فشار حکومت» و نیز «حق انتقاد سازنده از اولیای امور، و بیان مصالح و منافع فردی و اجتماعی»، کاملاً موافق بود، بلکه باید گفت شرکت فعالش در جنبش تنباکو و نهضت عدالتخانه، جز به انگیزه دستیابی به این امر نبود. کارنامه زندگی شیخ، خاصه

گوهر گرانبدر را شناخته و متوجه بودند که در ازای چه بهای گرانی به دست می‌آید و امکان دوام آن چقدر اندک است، و نیز این نکته را می‌آموختند که، از عهده انجام شرایط آزادی برآمدن، صد بار دشوارتر است تا اطاعت امر فلان حاکم جبار، معروف است که، مادام رولان، بانوی مشهور فرانسوی، زمانی که انقلابیون تندرو در انقلاب فرانسه وی را به پای دستگاه گیوتین می‌بردند، بی اختیار فریادی از دل برکشیده و، در تعریض به آن، گفته بود: ای آزادی، چه جنایتها که به نام تو مرتکب نمی‌شوند!

در لزوم «مرزبندی» آزادی، و استفاده معقول از آن، منطق «غرب» و «اسلام» با یکدیگر اشتراک نظر دارند. اما منطق اسلامی - و اصولاً منطق شرقی - که به فلاح و سعادت انسان اندیشیده و آزادی را نردبان کمال آدمی می‌انگارد، در «تحدید» و «هدایت» مسیر آزادیهای فردی، چند گام از منطق غربی پیش تر می‌رود، چه، به حکم خرد، انسان در زندگی، هدفی برتر از صرف تمتعات مادی و حیوانی (خور و خواب و شهوت و...) داشته و نیاز به پیروی از آیینی دارد که «سعادت جاوید» او در گرو انجام دستورات آن است. آیین مزبور، برای پیشبرد انسان به سوی هدف متعالی خویش، پرهیز از یک سری لذتها، انجام برخی ریاضتها، و رعایت بعضی قید و بندها را برای وی ضروری می‌شناسد، و مثلاً آمیزش بی رویه زن و مرد یا نوشیدن مسکرات را، با «سلامت و طهارت روح» افراد مغایر دیده و آنها را ممنوع می‌سازد. این گونه الزامات، طبعاً دامنه آزادیهای فردی را از آنچه که در فرهنگ غرب مجاز شمرده می‌شود، تنگتر می‌کند، و بدین سان، آزادی «مطلق» فرد، گذشته از آزادی دیگران، توسط احکام دینی نیز (که نیل بشر به سعادت جاوید را مد نظر دارد) محدود می‌گردد. در واقع، دین با نگاه بلند و کلان خویش، نیمه «خاکی و متزلزل» وجود بشر را به سود رشد و تعالی نیمه «آسمانی و الهی» او محدود و مقید می‌سازد و آزادی را (همچون دیگر مواهب طبیعی) وسیله‌ای در خدمت کمال و سعادت جاوید آدمی می‌شناسد، که

توهین از کسی بکنند. مراد از خیر عموم، ثروت است و رفتن در راه ترقی است، و پیدا کردن معدن است. بستن سدهای عدیده است و ترقیات دولت و ملت. آیا گفته اند کسی که دارای این آزادی است، باید توهین از مردمان محترم بکند؟! آیا گفته اند فحش باید بگوید و بنویسد؟! آیا گفته اند انقلاب و آشوب و فتنه در مملکت حادث کند و پارتی اجانب باشد [و] برای دولت خارج کار کند؟! از همه این مراتب گذشته، آزادی قلم و زبان برای این است که جراید آزاد، نسبت به ائمه اطهار هر چه می خواهند بنویسند و بگویند؟!»^۲

بیجهت نیست که شیخ، زمانی، نظریات اصلاحی خویش را نسبتاً برآورده دید و نتیجتاً به تحصن خود پایان داد، که مجلس شورای ملی در قبال سؤال او و همزمانش از «مفهوم» آزادی و «حد و مرز» آن، پاسخ زیر را صادر کرد: «...مراد به «حریت»، حریت در حقوق مشروعه، و آزادی در بیان مصالح عامه است، تا اهالی این مملکت مثل سوابق ایام، گرفتار ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آنها مقرر است مطالبه و اخذ نمایند، نه حریت ارباب ادیان باطله، و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجرا بگذارد.»^۳ بدیهی است اگر شیخ، مطلقاً با آزادی مخالف بود و حتی آزادیهای معقول و مشروع را نیز رد می کرد، به این پاسخ قانع نمی شد و آن را امضا نمی نمود.

نظر شیخ پیرامون استفاده‌های نامشروع از آزادی چه بود؟

آنچه گفتیم، معانی «مشروع» و «معقول» آزادی بود. این واژه، اما، چنانکه گفتیم عملاً در دو معنای دیگر هم خرج می شود که هر دو «نامشروع» اند: «زیر پا نهادن نظم و امنیت اجتماعی (هرج و مرج و آشوب)» و «بی بند و باری و گسستن قیود دینی و اخلاقی». شیخ، باین دو امر - تحت هر عنوان، و از آن جمله، عنوان فریابی «آزادی» - مخالف بود و حق هم داشت مخالف باشد. وی با آن آزادی می جنگید که مضمونی همسو با «پاچیت» بلکه «انارشیسیم» داشت و در عمل، جز به تثبیت بلوا و تقویت استبداد نمی انجامید (چنانکه مشروطیت نیز پایانی جز دیکتاتوری پهلوی نیافت).

آیا انتقاد از برخورد انارشستی با مقوله آزادی اختصاص به شیخ و یارانش دارد یا مشروطه خواهان شاخص نیز با آن مخالفت می ورزیدند؟

این امر اختصاص به جناح مشروعه خواه نداشت و مشروطه خواهان نیز در همان زمان یا بعدها به تنقید این آفت پرداختند. به عنوان مثال، دکتر رضا زاده شفق (از آزادی خواهان تبریز و یاران تقی زاده در صدر مشروطه)، دهها سال پس از مشروطه، بصراحت از تندرویهای صدر مشروطه انتقاد کرده و می نویسد: «غفلت و اشتباه، و در مواردی ظلم و تجاوز... مشروطه خواهان» و افتادن «قسمتی از کارها به دست هوچیها... باعث ویرانیهایی و خونریزیها گشت و آزادی واقعی را که عبارت است از آزاد بودن تمام سکنه یک کشور از ستم و تجاوز و شر و فساد، و مختار بودن در حفظ حقوق خود و در اظهار حق و تحریر و تقریر حقایق، سخت متزلزل ساخت.»^۴

تندروی عناصر افراطی، به آنجا رسیده بود که حتی طالبوف مشروطه خواه و سوسیال دموکرات را نیز سخت به وحشت افکنده و به اعلام خطر واداشته بود: «ایرانی تاکنون اسیر یک گاو دو شاخه استبداد بود، اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود به گاو هزار شاخه رجاله دچار می گردد، آن وقت مستبدین به نابالغی ما می خندند و دشمنان اطراف، شادی... [می کنند]. فاش می گویم که من این مساله، بی چون و چرا می بینم.»^۵

داوری ثقه الاسلام تبریزی - که تاریخ، او را مشروطه خواهی معتدل و اصولی می شناسد - در باره تقی زاده و یاران وی شاهد خوبی بر بحث ماست:

«ماده فساد در تهران تقی زاده بود که جمعی را دور خود جمع کرده و توسط روزنامه مساوات، نشر افکار بی قایدگی [کذا] می کردند و در تبریز نیز شیخ سلیم با جماعتش... پس رو همان مقاصد شده، داد سخن داد و اسمش را اتحاد گذاشت. کارش جز ترویج انارشستی نبود.»^۶

انتقاد از هتاک، هرج و مرج افکنی و لجام گسیختگی جراید، انجمنها و ناطقین تندرو صدر مشروطه، اختصاص به شیخ و یاران وی ندارد و می توان فهرستی بلند از نام بسیاری از مشروطه خواهان تهیه کرد که هر یک به نوعی، نگرانی شدید خویش از آن افراطها و تندرویها را بر صفحات کاغذ ثبت کرده اند.

در این میان، مطبوعات طرفدار مشروطه چه نقشی بازی می کردند؟

پیرامون نقش مخرب این گروه از مطبوعات، خوب است از روزنامه نگاران مشروطه خواه شاهد بیاوریم. مجدالاسلام کرمانی، که خود از روزنامه نگاران هوادار مشروطه است، در تحلیلی که از علل و موجبات انحطاط مجلس شورای صدر مشروطه به دست می دهد، سه عامل را در سقوط و انحلال مجلس مؤثر می داند: هتاک روزنامه ها، هرزگی انجمنها، و گارد به اصطلاح ملی. انجمنها «به قدری هرزگی کردند که سلب امنیت از تمام مردم شد و هر کس هر خلاقی که دلش می خواست می کرد و به واسطه عضویت در یکی از انجمنها از همه جهت غیر مسوول می ماند... انحطاط مجلس شورای ملی ایران یکی از آثار مشثومه این اجتماعات بود.»^۷ از دیدگاه او، کارنامه جراید عصر مشروطه نیز بهتر از انجمنها نبود: «...افسوس که بعضی از آنها، مسلک خودشان را هتاک قرار دادند و چیزها نوشتند که در هیچ روزنامه از روزنامه های آزاد، چنین مطلب دیده و خوانده نشده. نه بر علما ابقا کردند، نه بر وزرا، حتی آنکه نسبت به پادشاه، پاره ای تعرضات غیر لازمه نوشتند، مثلاً روزنامه

اختیار مرتکب آن اقدام جسورانه گردید و یکی از جهات ثلاثه انحطاط مجلس همین مطلب شد.»^۸

داوری مجدالاسلام در باره انجمنها و مطبوعات صدر مشروطه را، دیگر مطلعان نیز تأیید می کنند: دکتر فریدون آدمیت معتقد است: «نمایندگان افراطی در مجلس از بدگویی به محمدعلیشاه و دربار فروگذار نبودند. سخنوران انقلابی نیز بر منبر از ناسزا گویی احتراز نداشتند... نویسندگان تندرو نیز دست کم از خطبای هم مشرب خود نداشتند. در حقیقت، عفت قلم و زبان، رخت برسته و هرزه درایی و دشنام گویی معیار آزادی خواهی شناخته شده بود...»^۹ مخبرالسلطنه، «اشکال بزرگ» مشروطه را در دوره اول آن، ناپهیمی و غرض ورزی و تندروی برخی از وکلای مجلس و اعضای انجمنها می داند.^{۱۰} به گفته همو: «هر کس به دولت بد می گفت ولو به شیطنت، آزادی خواه بود و اگر به مصلحت چیزی می گفت، مستبد.»^{۱۱} نیز: «روزنامجات، به اغراض گوناگون، آبرو برای کسی باقی نگذاشتند. اگر احیاناً حقیقتی یا دردی را موضوع مقاله قرار می دادند، لهجه زشت و ظهور دهمای خروس، اصل منظور را از بین می برد. معلوم نبود از زبان کی سخن می گویند؟!»^{۱۲}

و طبعاً شیخ فضل الله با این قبیل مطبوعات نیز روی موافق نشان نمی داد!

بله، شهید نوری، با این گونه اشخاص و جراید غوغاگر و افراطی مخالفت می کرد. او، با توهین به علما و احکام الهی مخالفت داشت، که مع الأسف محتوای بسیاری از روزنامه های مدعی آزادی در آن دوران را پر ساخته بود. روزنامه ملا نصرالدین، که در بین هواداران مشروطه خواستارانی انبوه داشت، به طنز و تمسخر می نوشت: «بیشتر نمایندگان مجلس ایران، از ملایان هستند، زیرا در قانون ایشان برای نماینده، دانش را شرط ندانسته اند!»^{۱۳} نمونه دیگر روزنامه صوراسرافیل است که در شماره ۴ خود (صص ۷ - ۶) مقاله ای را به چاپ رساند که در واقع ادعای نامهای تند علیه



تمامی حکما و متکلمان بزرگ مسلمان کشورمان بود: «حکمت و کلام ما معجونی است مضحک از خیالات بنگیهای هند، افکار بت پرستهای یونان، اوهام کاهنهای کلد، و تخیلات رهبانین یهود... در هزار و سیصد سال، شهوت ریاست، لذت اصوات نعال^{۱۴}، و حرص قُرب سلطان، به علمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلامی را از این مزخرفات جدا کرده و یک رساله مختصر مشتمل بر حکمت طریقه حقه خودشان به زبان عوام، نوشته منتشر کنند...»^{۱۵}

مقاله فوق، بین مردم بازتابی تند یافت و حتی شخصیتی چون سید محمد طباطبایی (پیشوای مشروطه) را «آزده» و آشفته ساخت.^{۱۶} سید عبدالله بهبهانی، دیگر پیشوای مشروطه، نیز طی نامه ای به

وزیر علوم، خواستار توقیف روزنامه و تنبیه مدیر آن گردید: «...امروز جمعی از اهل علم و غیره، جریده صور اسرافیل را ارائه به داعی کرده و بعضی امور غیر لایقه که در آن درج بود، دیدم. علاوه بر این که حقیقتاً درج این گونه مطالب در روزنامه و نشر آن، با لوازم اسلامیت سازش ندارد. گمان دارم این مطالب به همین زودی موجب فساد عظیمی در دارالخلافه و سایر بلاد شود. آخر خودتان ملاحظه بفرمایید که اگر بنا باشد در روزنامه (ای) که در پایتخت اسلام طبع می شود صریحاً نوشته شود که هزار و سیصد سال کسی پیدا نشده است در مقابل نصارا سخن حساسی بگوید... دیگر برای اسلام چه باقی می ماند؟!... جداً از جناب اجل عالی می خواهم که فوراً این روزنامه را توقیف، و مدیر آن را هر کس است به سیاست لازمه، تنبیه بفرمایید.»^{۱۷}

شیخ فضل الله، در برابر این گونه جراید بود که هدفش از تحصن در حضرت عبدالعظیم^{۱۸} را «تهذیب مطبوعات و روزنامجات از کفریات و توهینات به شرع و اهل شرع»^{۱۹} می شمرد.

نظر سایر علما بویژه مراجع مشروطه خواه نجف، پیرامون این تلقی از آزادی، چه بود؟

اتفاقاً با نظر شیخ درباره «حدود و قیود» آزادی مطلقه، تمام فقهای بزرگ شیعه همراهند. چنانکه آخوند خراسانی و مازندرانی نیز پس از قتل شیخ نوری کراراً تأکید کردند با «آزادی» مغایر با احکام اسلام، و بویژه با استفاده ابزاری از آن برای ضدیت با دین، سخت مخالفند و غریبگرایانی چون تقی زاده را تحت عنوان «عشاق آزادی پاریس!» محکوم ساختند: «...مشروطیت و آزادی این مملکت جز بر اساس قویم مذهبی که ابدالهدر خلل ناپذیر است، غیر ممکن [است] و عشاق آزادی پاریس، قبل از آنکه تکلیف الهی - عز اسمه - در باره آنها طور دیگر اقتضا کند، به سمت معشوق خود رهسپار، و ملتی را آسوده، و این مملکت ویرانه را به غمخورانش واگذارند تا به جبر شکستگی و تدارک خرابی و سد ثغورش پردازند...»^{۲۰}

جالب است بدانیم که، با وجود اتهام «ضدیت با آزادی» به شیخ از سوی غالب مورخان مشروطه، شخصیتی چون علامه میرزا محمد خان قزوینی - بنیانگذار تصحیح متون به روش علمی در ایران معاصر - که با شیخ فضل الله از نزدیک آشنا بوده - «از وسعت مشرب و آزادی و آزاد منشی و رندی و صفات بزرگ» شیخ برای دوستانش در اروپا داستانها نقل می کرده و دکتر قاسم غنی، از روشنفکران مشهور عصر پهلوی و مصاحبین قزوینی، در نامه به یکی از دوستانش بر این مطلب تصریح دارد.^{۲۱}

پانویسها:

۱- عباس اقبال در سرمقاله مجله یادگار (سال ۲، ش ۷) با اشاره به کلام مادام رولان می نویسد: «تا دنیا برجاست این کلام پر مغز، مصداق دارد و با این که یک قرن و نیم از موقع ادای آن می گذرد، باز روزی نیست که هزاران جنایت به نام آزادی از معاصرین ما صادر نشود و روح آزادی حقیقی را بشدت نیازارد.» ۲- مجله سخن، دوره شانزدهم، ش ۹، آبان ۱۳۴۵، ۳- مکتوبات، اعلامیه های... شیخ شهید فضل الله نوری، محمد ترکمان، صص ۲۱۱-۲۱۰، ۴- رسائل، اعلامیه های... شیخ شهید فضل الله نوری، محمد ترکمان، صص ۳۶۶-۳۶۳، ۵- مشاهیر رجال، یاقر عاقلی، صص ۱۳۳-۱۳۲، ۶- روزنامه انجمن ولایتی تبریز، سال ۱، ش ۳۲، ۶ ذی حجه ۱۳۲۴، ق، صص ۲-۱، ۷- مجموعه آثار قلمی شادروان ثقه الاسلام... نصرت الله فتحی، ص ۸۱، ۸- تاریخ انحطاط مجلس، مجدالاسلام کرمانی، ص ۴۴، ۹- همان، صص ۲-۴، ۱۰- فکر آزادی، ص ۲۸۹، ۱۱- خاطرات و خطرات، ص ۱۴۸، ۱۲- گزارش ایران، ص ۱۸۶، ۱۳- خاطرات و خطرات، ص ۱۵۱، نیز رک، اظهارات مستشارالدوله (وکیل تبریز و دوست تقی زاده در مجلس اول) مندرج در: زندگینامه شهید نیکام... نصرت الله فتحی، ص ۲۲۶، ۱۴- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۱۹۵، ۱۵- صدای نعلین ها، اشاره به علمای اسلام، ۱۶- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۲۷۸، ۱۷- اسناد مطبوعات، ۱۴۲/۲، ۱۸- رسائل، اعلامیه های... شیخ شهید فضل الله نوری، همان، صص ۲۳۲، ۱۹- برگی از تاریخ معاصر... آقا نجفی قوچانی، تصحیح ر.ع. شاکری، ص ۷۸، ۲۰- نامه های دکتر قاسم غنی، به کوشش سیروس غنی و... صص ۲۷-۲۶.



مولف «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل»



پی نوشت‌ها:

علی ابوالحسنی (منذر) «آیت‌الله حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی»، تاریخ معاصر ایران، ۲۹ (پاییز ۱۳۸۵)، صص ۸۹-۳۵. محمدعلی گلریز، مینودر، یا باب‌الجنه قزوین، ج ۲، شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین (قزوین: طه، ۱۳۶۸)، صص ۲۲۹-۲۳۰.

موسی اسدی

مشروطه بر می‌گشت آنان هم بر می‌گشتند.^{۳۳} لذا برغم خطراتی که این امر برای وی در برداشت، بر وفای به شیخ، تا پایان استوار ماند و به هیچ‌وجه پیشنهاد مصرانه مشروطه چپان برای دستگیری و تحویل شیخ به آنان را - که بیگمان برایش سود مادی بسیار داشت - نپذیرفت و در برابر فشار آنان تسلیم نشد.^{۳۴} در جریان ترور نافرمان شیخ نیز که سفارت انگلیس، مانع محاکمه و مجازات ضاربین بود، فشار می‌آورد تا سوء قصد کنندگان به کیفر برسند.^{۳۵}

پی نوشت‌ها:

۱- ایران در جنگ بزرگ، مورخ الدوله سپهر، صص ۳۴۷-۲، کمال الملک، صص ۷۹-۸۰، شرح حال رجال ایران... بامداد، ۲۸۶/۱، ۳۰، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۲۳/۳ و ۲۲۸۰، ۴۰، همان، صص ۲۲۸۰، خاطرات مربوط به ۱۱ محرم ۱۳۲۷ ق. ۵، خاطرات عبدالله بهرامی، صص ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، خاطرات وحید، ش ۱۸ (۱۵ فروردین - ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۵ ش)، صص ۳۰ و ۳ (۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۲۵ ش)، صص ۵۱، ۵۲، فتح تهران، صص ۱۶۶-۱۶۴، خاطرات و خطرات، صص ۱۰۱، انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، صص ۱۲۴-۱۲۵، روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۲۰/۳، ۲۱۹۹-۲۲۰، ۷، در باره دینداری و سلامت نفس امیر بهادر، رک، ماخذ زیر: خاطرات بهرامی، صص ۲۲-۱۹، زیر این هفت آسمان، باستانی پاریزی، صص ۵۱، ۵۲، یادداشت‌های ملک المورخین، صص ۱۴۸، حیات یحیی، ۱۵/۱، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش اول، ۵۸۹/۳، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، ضمیمه مجله پیمان، ۱۳۱۳ ش، صص ۷۰، ۸، روزنامه خاطرات... ملیجک، ۱۴۴۴/۲، ۹-۹، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صفحات ۷۵۶، ۷۶۱، ۷۷۸، ۷۷۹، ۸۱۶ و ۱۰۰، حکومت تزار و محمدعلی میرزا، صص ۳۰۳-۳۰۵، نیز رک، انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت، مذاکرات امیر بهادر با چرچیل، صص ۱۲۴، ۱۱، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صفحات ۸۸۶ و ۹۵۴ و ۱۰۹۶ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۶، معاضد السلطنه پیرنیا در نامه به دوستانش (۱۵ صفر ۱۳۲۷ ق) می‌نویسد: «چرچیل هم آمده بود و چهار روز در لندن مانده و مراجعت به تهران کرده، معلوم نیست برای چه کاری آمده است... از قرار معلوم، گویا روسها و انگلیسها هر دو... عدم تمکین شاه را از اعمال امیر بهادر می‌دانند و حال هر دو منتقد شده‌اند که او را معزول نمایند...» (مبارزه با محمدعلیشاه... صص ۳۱ و نیز: صفحات ۳۴ و صد و پانزدهم و ۲۰) ۱۲- تاریخ استقرار... صص ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱۶۶۲، ۱۶۶۳، ۱۶۶۴، ۱۶۶۵، ۱۶۶۶، ۱۶۶۷، ۱۶۶۸، ۱۶۶۹، ۱۶۷۰، ۱۶۷۱، ۱۶۷۲، ۱۶۷۳، ۱۶۷۴، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، ۱۶۷۷، ۱۶۷۸، ۱۶۷۹، ۱۶۸۰، ۱۶۸۱، ۱۶۸۲، ۱۶۸۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۶، ۱۶۸۷، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۰، ۱۶۹۱، ۱۶۹۲، ۱۶۹۳، ۱۶۹۴، ۱۶۹۵، ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۶۹۹، ۱۷۰۰، ۱۷۰۱، ۱۷۰۲، ۱۷۰۳، ۱۷۰۴، ۱۷۰۵، ۱۷۰۶، ۱۷۰۷، ۱۷۰۸، ۱۷۰۹، ۱۷۱۰، ۱۷۱۱، ۱۷۱۲، ۱۷۱۳، ۱۷۱۴، ۱۷۱۵، ۱۷۱۶، ۱۷۱۷، ۱۷۱۸، ۱۷۱۹، ۱۷۲۰، ۱۷۲۱، ۱۷۲۲، ۱۷۲۳، ۱۷۲۴، ۱۷۲۵، ۱۷۲۶، ۱۷۲۷، ۱۷۲۸، ۱۷۲۹، ۱۷۳۰، ۱۷۳۱، ۱۷۳۲، ۱۷۳۳، ۱۷۳۴، ۱۷۳۵، ۱۷۳۶، ۱۷۳۷، ۱۷۳۸، ۱۷۳۹، ۱۷۴۰، ۱۷۴۱، ۱۷۴۲، ۱۷۴۳، ۱۷۴۴، ۱۷۴۵، ۱۷۴۶، ۱۷۴۷، ۱۷۴۸، ۱۷۴۹، ۱۷۵۰، ۱۷۵۱، ۱۷۵۲، ۱۷۵۳، ۱۷۵۴، ۱۷۵۵، ۱۷۵۶، ۱۷۵۷، ۱۷۵۸، ۱۷۵۹، ۱۷۶۰، ۱۷۶۱، ۱۷۶۲، ۱۷۶۳، ۱۷۶۴، ۱۷۶۵، ۱۷۶۶، ۱۷۶۷، ۱۷۶۸، ۱۷۶۹، ۱۷۷۰، ۱۷۷۱، ۱۷۷۲، ۱۷۷۳، ۱۷۷۴، ۱۷۷۵، ۱۷۷۶، ۱۷۷۷، ۱۷۷۸، ۱۷۷۹، ۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۸۲، ۱۷۸۳، ۱۷۸۴، ۱۷۸۵، ۱۷۸۶، ۱۷۸۷، ۱۷۸۸، ۱۷۸۹، ۱۷۹۰، ۱۷۹۱، ۱۷۹۲، ۱۷۹۳، ۱۷۹۴، ۱۷۹۵، ۱۷۹۶، ۱۷۹۷، ۱۷۹۸، ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۰۱، ۱۸۰۲، ۱۸۰۳، ۱۸۰۴، ۱۸۰۵، ۱۸۰۶، ۱۸۰۷، ۱۸۰۸، ۱۸۰۹، ۱۸۱۰، ۱۸۱۱، ۱۸۱۲، ۱۸۱۳، ۱۸۱۴، ۱۸۱۵، ۱۸۱۶، ۱۸۱۷، ۱۸۱۸، ۱۸۱۹، ۱۸۲۰، ۱۸۲۱، ۱۸۲۲، ۱۸۲۳، ۱۸۲۴، ۱۸۲۵، ۱۸۲۶، ۱۸۲۷، ۱۸۲۸، ۱۸۲۹، ۱۸۳۰، ۱۸۳۱، ۱۸۳۲، ۱۸۳۳، ۱۸۳۴، ۱۸۳۵، ۱۸۳۶، ۱۸۳۷، ۱۸۳۸، ۱۸۳۹، ۱۸۴۰، ۱۸۴۱، ۱۸۴۲، ۱۸۴۳، ۱۸۴۴، ۱۸۴۵، ۱۸۴۶، ۱۸۴۷، ۱۸۴۸، ۱۸۴۹، ۱۸۵۰، ۱۸۵۱، ۱۸۵۲، ۱۸۵۳، ۱۸۵۴، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷، ۱۸۵۸، ۱۸۵۹، ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۲، ۱۸۶۳، ۱۸۶۴، ۱۸۶۵، ۱۸۶۶، ۱۸۶۷، ۱۸۶۸، ۱۸۶۹، ۱۸۷۰، ۱۸۷۱، ۱۸۷۲، ۱۸۷۳، ۱۸۷۴، ۱۸۷۵، ۱۸۷۶، ۱۸۷۷، ۱۸۷۸، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۸۸۲، ۱۸۸۳، ۱۸۸۴، ۱۸۸۵، ۱۸۸۶، ۱۸۸۷، ۱۸۸۸، ۱۸۸۹، ۱۸۹۰، ۱۸۹۱، ۱۸۹۲، ۱۸۹۳، ۱۸۹۴، ۱۸۹۵، ۱۸۹۶، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸، ۱۸۹۹، ۱۹۰۰، ۱۹۰۱، ۱۹۰۲، ۱۹۰۳، ۱۹۰۴، ۱۹۰۵، ۱۹۰۶، ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۰۹، ۱۹۱۰، ۱۹۱۱، ۱۹۱۲، ۱۹۱۳، ۱۹۱۴، ۱۹۱۵، ۱۹۱۶، ۱۹۱۷، ۱۹۱۸، ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲، ۱۹۲۳، ۱۹۲۴، ۱۹۲۵، ۱۹۲۶، ۱۹۲۷، ۱۹۲۸، ۱۹۲۹، ۱۹۳۰، ۱۹۳۱، ۱۹۳۲، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴، ۱۹۳۵، ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹، ۱۹۴۰، ۱۹۴۱، ۱۹۴۲، ۱۹۴۳، ۱۹۴۴، ۱۹۴۵، ۱۹۴۶، ۱۹۴۷، ۱۹۴۸، ۱۹۴۹، ۱۹۵۰، ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۹۵۳، ۱۹۵۴، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷، ۱۹۵۸، ۱۹۵۹، ۱۹۶۰، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۳، ۱۹۶۴، ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، ۱۹۶۷، ۱۹۶۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۰، ۱۹۷۱، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳، ۱۹۷۴، ۱۹۷۵، ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰، ۱۹۸۱، ۱۹۸۲، ۱۹۸۳، ۱۹۸۴، ۱۹۸۵، ۱۹۸۶، ۱۹۸۷، ۱۹۸۸، ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، ۲۰۱۲، ۲۰۱۳، ۲۰۱۴، ۲۰۱۵، ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۱۸، ۲۰۱۹، ۲۰۲۰، ۲۰۲۱، ۲۰۲۲، ۲۰۲۳، ۲۰۲۴، ۲۰۲۵، ۲۰۲۶، ۲۰۲۷، ۲۰۲۸، ۲۰۲۹، ۲۰۳۰، ۲۰۳۱، ۲۰۳۲، ۲۰۳۳، ۲۰۳۴، ۲۰۳۵، ۲۰۳۶، ۲۰۳۷، ۲۰۳۸، ۲۰۳۹، ۲۰۴۰، ۲۰۴۱، ۲۰۴۲، ۲۰۴۳، ۲۰۴۴، ۲۰۴۵، ۲۰۴۶، ۲۰۴۷، ۲۰۴۸، ۲۰۴۹، ۲۰۵۰، ۲۰۵۱، ۲۰۵۲، ۲۰۵۳، ۲۰۵۴، ۲۰۵۵، ۲۰۵۶، ۲۰۵۷، ۲۰۵۸، ۲۰۵۹، ۲۰۶۰، ۲۰۶۱، ۲۰۶۲، ۲۰۶۳، ۲۰۶۴، ۲۰۶۵، ۲۰۶۶، ۲۰۶۷، ۲۰۶۸، ۲۰۶۹، ۲۰۷۰، ۲۰۷۱، ۲۰۷۲، ۲۰۷۳، ۲۰۷۴، ۲۰۷۵، ۲۰۷۶، ۲۰۷۷، ۲۰۷۸، ۲۰۷۹، ۲۰۸۰، ۲۰۸۱، ۲۰۸۲، ۲۰۸۳، ۲۰۸۴، ۲۰۸۵، ۲۰۸۶، ۲۰۸۷، ۲۰۸۸، ۲۰۸۹، ۲۰۹۰، ۲۰۹۱، ۲۰۹۲، ۲۰۹۳، ۲۰۹۴، ۲۰۹۵، ۲۰۹۶، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸، ۲۰۹۹، ۲۱۰۰، ۲۱۰۱، ۲۱۰۲، ۲۱۰



«حجت» اسلام

آیت‌الله‌العظمی ملاقرابانعلی زنجانی معروف به حجت‌الاسلام زنجانی سال ۱۲۴۶ ق. دیده به جهان گشود. او پس از تحصیلات مقدماتی در زنجان، سال ۱۲۶۶ برای ادامه تحصیل راهی عتبات شد و سال ۱۲۸۱ پس از مرگ استادش شیخ مرتضی انصاری به زنجان بازگشت و نفوذی تام یافت. حجت‌الاسلام از مخالفان «پارچا و اصولی» مشروطه اروپایی است که وصف وی - به ستایش و بیشتر به نکوهش - در تواریخ مشروطه آمده است. وی، به روزگار مشروطه، فقهی مطاع در دارالعلم بزرگ آن روز، زنجان، و پشتیبانی قاطع برای مشروعه خواهان بود. هرچند نسبت به مشروطه وارداتی، در مجموع، موضعی «منفی» و این اواخر حتی «ستیزاناک» داشت. ولی این مخالفت صرفاً از درد دینداری و درک سیاسی او ناشی می‌شد و نه همچون برخی کسان، از بستگی به استبداد و زدوبند با شاه قاجار.^۱

دانش گسترده دینی، زهد و وارستگی چشمگیر، ایستادگی در برابر حاکمان ستمگر و حمایت از جان و مال مظلومان، خصلتی است که مورخان برای حجت‌الاسلام زنجانی برشمرده‌اند و مجموعه آنها، وی را محبوب دل‌ها ساخته و خاصه در منطقه خمسه، محبوبیت و نفوذی تام بخشیده بود. حاجی وزیر زنجانی (از سران مشروطیت در زنجان) دو سه سال پیش از طلوع مشروطه تحت عنوان «جناب آخوند ملا قرابانعلی» می‌نویسد:

«این عالم بزرگوار از عجایب روزگار است و حالاتی غریب دارد... ساده و قانع است. به طوری که خوراک او اکثر اوقات، نان و سبزی و چغندر است که آن را هم یک وقت یک نوبت در روز [میل می‌نماید. لحاف او منحصر به پوستین، و لباس از قَدک^۲ منحصر به فرد است. از مالیه دنیا فقط دو دست عمارت را داراست، او را هم دیگران برای او خریده و ساخته‌اند. شب زنده دار، پرهیزگار، مستقیم الاحوال و کریم الطبع و متبادل است. چنانچه هر چه از جوجه بریه از اطراف و اکناف برای او می‌آورند همه را به فقرا می‌دهد، بلکه همیشه اوقات مقروض است.»

در علم فقه و اصول، بی‌بدل و حالیه منحصر بفرد است. در نگارش اجوبه فتاوی و مسائل شرعیه و



میرزا احمد خان مشیرالسلطنه نخست وزیر محمدعلی شاه در عصر مشروطه) به نیک نفسی و تدین و خیر خواهی شهره بود، چندانکه مخالفینش نیز به وجود این اوصاف حسنه در وی اعتراف داشتند.^۱ در آستانه طلوع مشروطه با عین الدوله در افتاد و به همین علت به مشهد تبعید شد.^۲ در آنجا نیز واسطه اصلاح کار مردم شورشی با دولت بود.^۳ با این سوابق، پس از عزل عین الدوله، وزیر عدلیه رژیم مشروطه گردید و حتی می‌خواستند او را (رئیس مجلس قرار دهند).^۴

گزارش سفارت انگلیس، مشیرالسلطنه را شخصیتی «معروف به نفرت از اروپاییها» قلمداد می‌کند.^۵ در ماجرای فتح تهران هم که محمدعلیشاه و یارانش به سفارت روس گریختند، او پناهنده به سفارت عثمانی شد که جنبه اسلامی داشت.^۶ در دوران موسوم به استبداد صغیر، سفرای روس و انگلیس پافشاری داشتند که شاه او را از صدارت خلع کند و شدت فشار آنان در حدی بود که شاه ناگزیر به تسلیم شد.^۷

عزیزالسلطان، از رجال قاجار، در ۲۸ ذی قعدة ۱۳۲۶ ق خبر از درگیری شدید مشیرالسلطنه با مترجم سفارت روس می‌دهد: «دیشب هم بارونسکی



مرگ نیز چنان شیخ نوری، هفتاد و اند سال آماج نسبت‌ها و تهمت‌های رنگارنگ قرار گرفت و تاریخ‌نگارانی چون کسروی - روی عناد با اسلام و روحانیت شیعه - سعی تام در «محو نام» یا «مسخ شخصیت» وی کردند که این دومی (مسخ مرام و شخصیت) بسی جانگدازتر است. برای آشنایی با زمانه و زندگی و مجاهدات وی مطالعه آثار زیر توصیه می‌شود: سلطنت علم و دولت فقر؛ سیری در زندگانی، افکار و مجاهدات حجت‌الاسلام ملا قرابانعلی زنجانی... علی ابوالحسنی (منذر)، ج اول: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴؛ خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران؛ زندگانی آخوند ملا قرابانعلی زنجانی... ابوالفضل شکوری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان، ۱۳۷۱.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تاریخ هجده ساله آذربایجان، احمد کسروی، ص ۸۰ و ۱۰۳؛ روزنامه اطلاعات، ش ۱۴۸۹۲، ۳ دی ۱۳۵۴ شمسی، ص ۱۹. اظهارات آقای سید محسن میرزایی، ۲۰ ق‌دک، جامه کرباسی رنگ کرده، کرباس که آن را آبی یا نیلی رنگ کرده باشند (فرهنگ عمید، ذیل ماده «ق‌دک»). ۳. فصول خمسه در تاریخ خمسه حاجی وزیر، مخطوط، ۴۰ ر.ک، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران، ابوالفضل شکوری، صص ۸۷.

ویدا معری نیا

خیر خواه مردم

مترجم سفارت روس با چرچیل مترجم سفارت انگلیس رفته بودند پیش صدر اعظم (= مشیرالسلطنه) خیلی گفتگو کرده بودند. گفته بودند که بایستی حکماً مشروطه بدهید. نزدیک بوده است که صدر اعظم با بارونسکی دعواایشان بشود، چیزی نمانده بوده است که تو سر هم بزنند! باری صبح هم صدر اعظم رفته بوده است که استعفا بکند، حضرت اقدس (= کامران میرزا نایب السلطنه) نگذاشته بوده است.^۱ مشیرالسلطنه سر در حلقه ارادت و اطاعت شیخ [فضل‌الله] داشت^۲ و در تقسیم وجوه خیریه و درآمد اوقاف خود و دوستانش در بین مردم و علمای ایران و عراق، از شیخ کمک می‌گرفت.^۳

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ر.ک. تراز سیاست؛ جلوه‌هایی از «سیاست» و «مدیریت» شیخ انصاری قدس سره علی ابوالحسنی، صص ۱۸۴-۱۶۱ و ۲۱۴-۲۱۰، ۲۱۰-۲۱۴، یادداشت‌های ملک‌المورخین، صص ۳۲۵ و ۳۲۸؛ روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۶۷۵/۲، ۳. همان، صص ۳۳۷؛ خاطرات... نظام السلطنه... باب دوم و سوم؛ اسناد، صص ۴۰۵. نیز باید از مخالفتش با ولخرجهای مظفرالدین شاه یاد کرد (روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۱۲۹۸/۲)، ۴. اسناد مشروطه... گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۷۷ و ۱۵۱. ۵. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، ترجمه حسن معاصر، صص ۴۴۰. ۶. خاطرات و اسناد ظهیر الدوله، به کوشش ایرج افشار، صص ۴۲۷. ۷. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صفحات ۸۸۲، ۹۵۴، ۹۶۲، ۹۷۲، ۱۰۰۹. ۸. و... انقلاب مشروطیت ایران، زینویف، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، صص ۱۳۴؛ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۱۳۴/۵، تاریخ هجده ساله آذربایجان، کسروی، صص ۲۹، ۲۸. ۹. هزار روز تاریخ ایران و جهان، ضمیمه روزنامه اطلاعات، صص ۴۳۲ و نیز ر.ک. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، صص ۱۰۰۹-۱۰۰۸، ۹. روزنامه خاطرات شرف الدوله، ۲۴۷، ۱۰- ر.ک. تراز سیاست... همان، صص ۱۶۴-۱۶۱ و ۱۷۴-۱۷۰.

اکبر مشعوف

پرونده

رهبر مشروعه خواهان تبریز

آیت‌الله‌العظمی حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی، رئیس حوزه علمیه بزرگ تبریز، و رهبر مشروعه خواهان آن شهر در عصر مشروطیت است. او سال ۱۲۶۸ در تبریز متولد شد و پس از فراگیری دروس مقدماتی به نجف رفت و آنگاه به زادگاه خود بازگشت. وی، پرچم قیام عدالتخواهی را در آذربایجان برافراشت و با حمایت جدی و پیگیری خود از رهبران قیام عدالتخانه در پایتخت، به پیشبرد قیام خدمتی شایان کرد. پس از تأسیس مجلس و مشروطه نیز، بر سر «اسلامیت» رژیم نوین، با عناصر تندرو و سکولار تبریز درگیر شد و این امر به هجرت معترضانه او (و علمای بزرگ تبریز) از آن شهر انجامید. مجتهد شخصاً به تهران رفت و با شیخ فضل‌الله نوری در انتقاد از مشروعه خواهان افراطی هم‌اوا شد و زمینه‌ساز حوادثی شد که شرح آن در تواریخ آمده است.

وی دارای خصلتی همچون: پارسایی، دادجویی، استعمار ستیزی، مناعت در برابر ارباب قدرت، دانش دینی و شور دین پنهانی بود و این همه همراه با سوابق درخشان خانوادگی، او را در صفحات آذربایجان (خاصه دارالسلطنه تبریز) نفوذی عمیق بخشیده و محبوب القلوب مردم مسلمان و مشرّع ساخته بود. دکتر مهدی مجتهدی می‌نویسد: «او اول مجتهد آذربایجان و رئیس حقیقی این ایالت بود. از تلگرافاتی که در ایام مشروطیت، از علمای نجف و طهران در باره وی شده است، و از تأثیری که کناره گیری او از انجمن ایالتی در جریان مشروطیت کرد، اهمیت مقام و تأثیر او معلوم می‌گردد».^۱ اسماعیل امیرخیزی، دستیار ستارخان، تصریح می‌کند: «مجتهد در تبریز هواخواه زیاد داشت^۲ و نصرت‌الله فتحی از «مقام سخت بلند» وی در آذربایجان سخن گفته و می‌افزاید: «موافقت و مخالفت او در هر کفای قرار می‌گرفت سنگینی می‌کرد».^۳



تقه‌الاسلام تبریزی، مجتهد را مظهر و سخنگوی «تمام علما» تبریز می‌شمرد^۴ و امام جمعه خوبی (از ارکان مجلس شورای صدر مشروطه) در نامه به تقه‌الاسلام، مجتهد را «آسن و اقدم علمای آذربایجان» قلمداد می‌کند.^۵ مهمتر از این، سیدعبدالله بهبهانی (پیشوای مشهور مشروطه) در سخنانی که به مناسبت حضور مجتهد در مجلس شورا (۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ ق) و در آستانه بازگشت وی به تبریز ایراد کرد چنین می‌گوید: «... در باب جناب حجت‌الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آقا، اهالی آذربایجان استدعا کرده و استغاثه نموده‌اند که تشریف ببرند. چون در واقع پیشوا و آقای مملکت هستند و خوب نیست بیش از این بی‌پیشوا بمانند...»^۶

همان ایام وکلای تبریز در مجلس شورا (که بعضاً دشمن مجتهد بودند) در نامه به انجمن تبریز نوشتند: «اقلاً ۳۰ فقره تلگراف از طبقات مختلفه اهالی تبریز به ایشان رسیده و همه آنها به نظر حجاج اسلام و آقایان این شهر رسیده و به ملاحظه احترامی که در قلوب عالی و دانی طهرانیان نسبت به اشخاص و امور خصوصی تبریز مرکوز است سیدین سندنین [طباطبایی و بهبهانی] بالخاصه مراجعت ایشان را تصویب، و مکرر در مجلس عنوان فرمودند».^۷ جلوه نفوذ و محبوبیت شگرف مجتهد را می‌توان به روشنی در پیشواز باشکوهی دید که انبوه مردم تبریز هنگام بازگشت وی از تهران به تبریز در اواسط مشروطه اول نشان دادند و گفته می‌شد که پیشوای به این شکوه کمتر دیده شده بود.^۸ استقبال باشکوه از مجتهد یک بار دیگر نیز، هنگام بازگشت وی به تبریز در مشروطه دوم (پس از قضیه اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها) تکرار شد.^۹

مجتهد تبریز در نهضت شیخ محمد خیابانی از وی حمایت کرد و در اوایل آن قیام، ماه جمادی الثانی ۱۳۳۷ ق درگذشت و با تشییعی باشکوه و مثال زدنی به خاک رفت.

پی‌نوشت‌ها:

۱. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، صص ۶۴، ۲. قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۴۸، ۳. زندگینامه شهید نیکام تقه‌الاسلام تبریزی، صص ۳۳۱، ۴. نامه‌های تبریز از تقه‌الاسلام به مستشارالدوله، صص ۱۶۰، ۵. زندگینامه شهید نیکام... صص ۳۰۵، ۶. تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۵۵۷، ۷. قیام آذربایجان و ستارخان، صص ۴۵، ۸. ر.ک. روزنامه انجمن ایالتی تبریز، سال ۲، ش ۲۹، ۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق، صص ۴؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ۵۵۹، ۹. تاریخ هجده ساله ایران، صص ۳۲۶، نیز ر.ک. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ملکزاده، ۱۵۴/۷.

طاهره شکوهی



سریدار

پیکر شیخ بر فراز دار به نشانه استیلاي غریزدهگی در ایران (۱۳ رجب ۱۳۲۷)



بازی با مقدسات

مسیو نوز بلژیکی (رئیس گمرک ایران) وهمکارش پریم در لبا



طلوع آزادی

امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه



به سوی آینده مبهم

جمعی از مجاهدین تهران



اعضای مجلس اول

به کوشش رزیتا میری

آنچه می خوانید، گزیده نامه شیخ فضل الله نوری به آیت الله سیدمحمد کاظم یزدی (صاحب عروه) است که در محرم ۱۳۲۷ یعنی حدود ۶ ماه پیش از قتل شیخ و یک ماه پس از ترور نافرجام وی نگاشته شده است.

مخاطب شیخ، مرجع بزرگوار است که در چالش با دین ستیزان عصر مشروطه با شیخ همراه بود و تروریست های مشروطه به قتل او نیز برآمدند که خود، قصه ای دراز دارد.

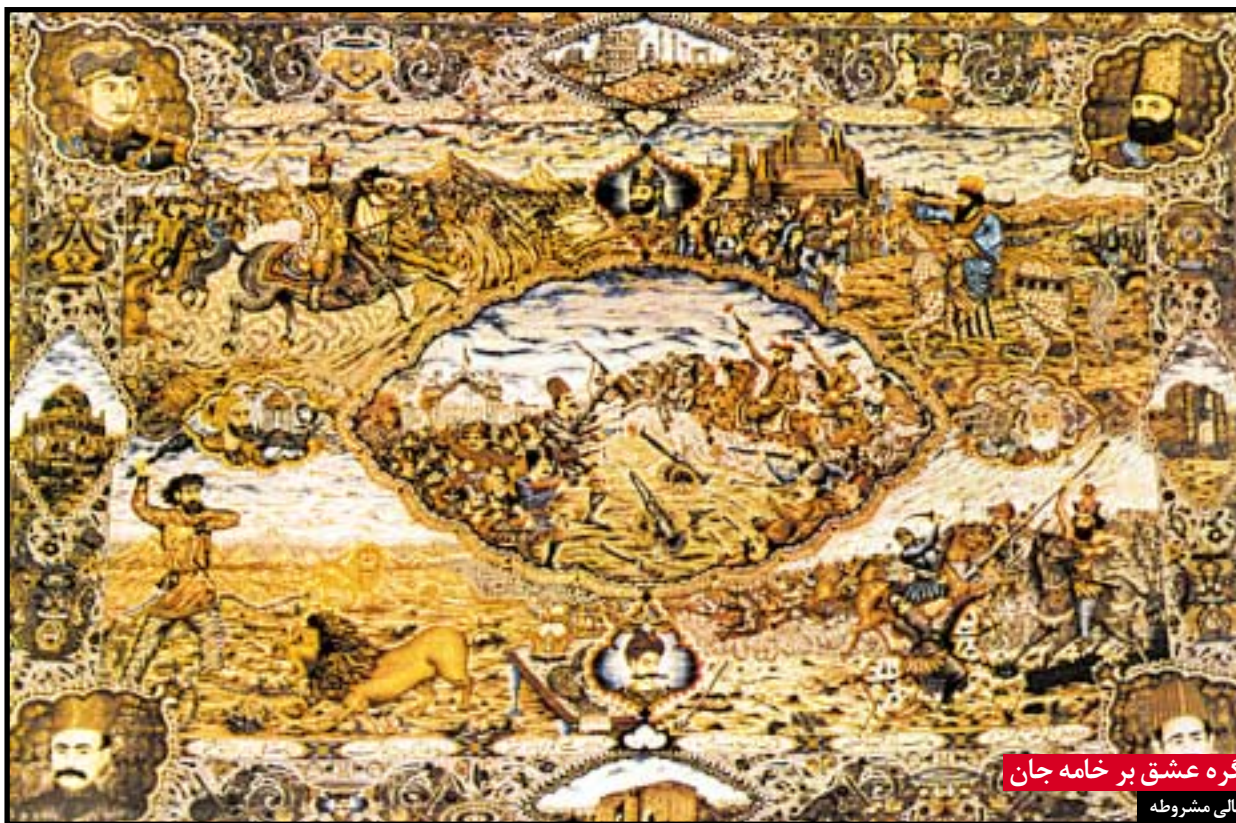
نامه شیخ، سرشار از شور مقاومت و شهادت طلبی است... زمان را عاشورا و زمین را کربلا می بیند و با این همه، نومید نیست!

با تقدیم این دست نوشته، با چشم عبرت بین، به نظاره تصاویری از آن روزگار می نشینیم:

بسم الله الرحمن الرحیم
... مرقومه شریفه مبنی بر اظهار محبت و تفقد صمیمانه، هفته رفته زیارت گردید.
... از این که شرحی مندرج صدمات وارده بر وجود شریف بود، نهایت تأسف... حاصل گردید. البته خاطر شریف بهتر از همه کس مسبوق است که در طی این مراحل که جزء ایام الله معدود است، جهاد اکبری است از امثال حضرت عالی در اعلاي کلمه حقه؛ بدیهی است صدمات و لطماتی هم دارد که باید تاسیا بالاسلاف تحمل نمود و رنج را برای بزرگی مطلب و مقصد، راحت شمرد. به صاحب شرع اقدس نبوی [قسم] که بعد از خوردن گلوله منافقین، مکرر در مکرر، در قلب خلجانی شد که کاش کاری شده و مرا راحت نموده بود و باز، خود را ملامت کرده گفتم چه آرزویی است؟! با تو کارها دارند، که شاید این واقعه یکی از هزار و اندکی از بسیار باشد. «اول العلم معرفه الجبار و آخره تفویض الامر الیه».

این همان داعیه کربلاست. آن روز، فاش و فاش، هجوم بر هلاکت امام مبین کردند؛ امروز هجوم بر اضمحلال کتاب و دین مبین نموده اند. تصور فرمائید در آن آستان قدس و جوار امیرالمومنین آن نمره مردم، که آن طور با تیشه هوا و هوس، ریشه اسلام و اسلامیان ممتحن القلب را در آرند، در ایران چه خواهد بود؟ ولیکن هیئات تضرب بالحدید البارد، ان للبیت ربا.

بحمدالله تعالی، نفس آخر آنهاست... به عقیده داعی، برای معالجه این امراض مهلکه، جز تقویت مزاج شریعت، و اتحاد و اتفاق کلمه علمای ربانیین، چاره ای نباشد و لذا داعی هم حتی المقذور سعی دارم، شاید این اختلاف کلمه برداشته شود... (منبع: علی ابوالحسنی (منذر)، خانه بر دامنه آتششان، صص ۱۴۹ - ۱۵۱)



گره عشق بر خامه جان
قالی مشروطه



اس روحانیت



در خرگاه بیگانه

جمعی از متحصنین در سفارت انگلیس



فتح تهران و تداوم کشتار

صحنه به دار آویختن میر هاشم دوه چی - رجب ۱۳۲۷



گشایش در کار ملت

افتتاح مجلس شورای ملی در اتاق نظام



انتقام از اسلام

تخریب عمارت اسلامییه (پایگاه مشروعه خواهان) در تبریز



به کوشش نیلوفر کسروی

مشروطیت یکی از حوادث بزرگ و مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می آید که تأثیرات عمیق و ماندگاری در سیاست و فرهنگ این مرزوبوم به جای گذاشته و نقطه عطفی در تاریخ کشورمان می باشد، به طوری که هنوز بسیاری از صاحب نظران و اندیشمندان در سرتاسر جهان به کاوش درباره ریشه ها و پیامدهای آن می پردازند و از آن عبرت ها می گیرند.

بررسی تاریخ مشروطه، بدون پرداختن به جنبش مشروعه خواهی و شیخ فضل الله نوری و مواضع فکری و سیاسی این جریان، کاری ناقص به شمار می رود، چرا که شیخ طی مراحل گوناگون در به ثمر نشستن مشروطیت دخیل بوده و بستن نخستین نزاع های جدی و اصولی میان دین و مدرنیسم را پدید آورد.

شیخ فضل الله نوری در آن هنگام تجدد را به چالش کشاند و خود پرچمدار دفاع از دین شد. وی در مقابل غرب گرایی روشنفکران وابسته و دین ستیز ایستاد و هزینه سنگین آن را نیز پرداخت. در این بخش به بررسی زوایایی از سلوک شخصی و مبانی فکری و عقیدتی شیخ فضل الله و سایر سران جریان مشروعه خواهی پرداخته ایم.

با مشروطه مخالفت ندارم

شیخ فضل الله نوری از علمای بزرگ عصر مشروطه، در کلیه مراحل مبارزه در کنار سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی قرار داشت، اما پس از تشکیل مجلس به مخالفت برخاست؛ ضیاءالدین دری که با شیخ در ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم دیدار و گفتگو داشت، پیرامون علت موافقت ابتدایی و مخالفت ثانویه شیخ می نویسد:

زمانی که شیخ مهاجرت کردند به زاویه مقدسه، یک روز رفتیم به ملاقات... پس از ملاقات عرض کردم می خواهم علت موافقت اولیه حضرتعالی را با مشروطه و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم. اگر مشروطه حرام است... چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر... جایز است... چرا مخالفت می فرمایید؟

دیدم... اشک در چشم هایش حلقه زده گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم. با اشخاص بی دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه ها را که لابد خوانده و می خوانید که چگونه به انبیا و اولیا توهین می کنند و حرف های کفرآمیز می زنند!؟

خاطرات وحید، ش ۱۹
(۱۵ اردیبهشت - ۱۵ خرداد ۱۳۵۲)، صص ۸-۹



سید عبدالله بهبهانی



سید محمد طباطبایی

نجات مشروطیت

احتماشام السلطنه، یکی از روسای مجلس، در خاطرات خود واقعه به توپ بستن مجلس را عامل بقای مشروطیت می داند! سخن در خور تأمل او را با هم می خوانیم:

محمدعلی شاه و مخالفان، در آن زمان و حرکتی که کردند فی الواقع خدمتی به مشروطیت و بقای آن نمودند زیرا همان طور که قبلاً ذکر شد، کار مجلس و فساد و سياهکاری های جمع سرشناس و کلا و تندروی های بی مورد و [بی] موقع جمع دیگر از ایشان و اعمال بی رویه و ناسالم انجمن ها و مندرجات جراید، به جایی رسیده بود که اگر محمدعلی شاه مرتکب آن خطای توأم با خیریت نشده بود، دیری نمی گذشت که طبقات مختلف مردم و بازاریان و کسبه و پیشه وران بر ضد مجلس قیام می کردند و آن بساط را برمی چیدند و اگر چنین اتفاق می افتاد، بی گمان تا یک قرن دیگر هم هیچ کس و هیچ قدرتی جرأت نمی کرد نام رژیم مشروطه را در ایران بر زبان بیاورد.

احتماشام السلطنه، خاطرات، به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی، تهران، زوار، ۱۳۶۷، ص ۶۷۸



محمد علی شاه

نه مشروطه، نه استبداد بلکه عدالت اسلامی

شیخ فضل الله نوری، قاتون کشور اسلامی را منبعث از اسلام و قرآن می دانست و اعتقاد داشت و می خواست کشور ایران و حکومت آن به سوی اسلام گام بردارد: دعوا بر سر این بود که حال که قرار است استبداد مطلقه سلطنتی، محدود و مشروط به یکسری قوانین گردد، این قوانین باید همان قوانین شرع باشد که ملت مسلمان ایران از عمق جان بدان ها ایمان دارد و نهضت خویش را نیز با تکیه بر آنها و تغذیه از آنها آغاز کرده و پیش برده است.

به تصریح دکتر حمید عنایت شیخ «هرگز درباره محسنات اساسی محدودیت های قانونی در مورد اختیارات سلطنت، شک» نداشت و «آن شیخ صریحاً الهجه کرارا با مخالفان خویش بر سر این موضوع که برای سلطنت - که در نتیجه حوادث دنیا از شریعت منحرف شده و به ستم گراییده است - تمهید قوانین خاص لازم است، موافقت کرد.»

علی ابوالحسنی (منذر)، دیده بان بیدار، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵، ص ۶۵

نفوذ و قدرت حجت الاسلام زنجانی

ملا قربانعلی زنجانی از علمای بانفوذ عصر قاجار و از مشروعه خواهان آن عصر به شمار می رود. او در منطقه خصمه (زنجان)، دارای نفوذ و قدرت فراوان بود به طوری که کسروی یکی از مخالفان عمده مشروطه مشروعه در مورد ایشان می نویسد:

آخوند ملا قربانعلی... لگام مردم را در دست داشته و از گراییدن به مشروطه باز می داشت... دل داده حکومت شرعی می بود و خود در زنجان و آن پیرامون ها فرمان می راند. زیرا به «دعوی ها» رسیدگی کردی و فتوی دادی، قصاص کردی و حد زدی و زکات و مال امام گرفتی؛ بی تاج و تخت پادشاهی کردی... پول نیندوختی و خود با تهیدستی به سر بردی و از این رو در میان پیروان، نام نیک و جایگاه بلند می داشت و آوازه اش به بیشتر شهرها رسیده بود.

ملا قربانعلی... زندگانی ساده ای پیش گرفته دل ها را به سوی خود گردانیده بود و پیروان انبوهی داشت... آوازه جنبش او در زنجان و فتوای پیاپی که به زبان مشروطه می داد، مایه تکان مردم بود.



احمد کسروی

احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، بخش یکم، صفحات ۸۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵

آینده نگری

آقای سید فخرالدین جزایری می گوید: پدرم که در سلک [شاگردان حوزه] شیخ شهید بود و به او ارادتی خاص داشت، روز قبل از دستگیری شیخ، مرا احضار کرد و فرمود: برای شیخ خیلی نگرانم، حتما برو و از ایشان خبری بیاور. او به ملاقات شیخ می رود و در محضر ایشان می نشیند. جمعی دیگر نیز به دیدار شیخ آمده بودند و بین آنها و شیخ صحبت بود. در خلال مذاکره یکی از حاضران از شیخ سوالی می کند که پاسخ آن شهید والامقام، بسیار عبرت آموز است:

یکی از حاضرین عرض کرد: شما خود می فرمایید من از اول می دانستم و قطع داشتم در مقابل این همه سیل بنیان کن، نتیجه نخواهم گرفت، معذک چرا اقدام فرمودید؟

مرحوم شیخ، دستی به محاسن کشید و فرمود: های های! می دانی چرا اقدام کردم و تا آخرین لحظات عمر [هم] ادامه خواهم داد؟ برای این که اگر ۱۰۰ سال دیگر، بعضی از مسلمانان، بروند در قعر زیرزمین ها و سرداب ها، دور هم جمع شوند و با کمال ترس، درددل بکنند و بگویند ۱۰۰ سال قبل، علمای شیعه، دست به هم دادند و ریشه اسلام را کردند، لااقل یکی بگویند: یک آخوند طبرسی [مازندرانی] و من تبع او مخالفت کردند، آری برای همین، و السلام، متقاعد شدی؟ مگر شهدای کربلا نمی دانستند در مقابل آن همه قدرت، مقاومت نمی توانند بکنند؟

جواد بهمنی، فاجعه قرن یا کشتن شیخ فضل الله نوری والاترین روحانی و مجتهد تهران در ملاء عام، صص ۱۴۰ - ۱۳۸.

قربانی استیلاي غرب

یکی از روشنفکران مردمی و اندیشمندان نکته‌سنج تاریخ معاصر کشور ما، جلال آل احمد درباره شیخ فضل‌الله نوری می‌گوید:

من نقش آن بزرگوار را بر سر دار، همچون پرچمی می‌دانم که به علامت استیلاي غربزدگی، پس از ۲۰۰ سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد...

جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷، ۲/۲



سید جلال آل احمد

ثبات قدم و استقامت

شیخ فضل‌الله نوری با اعتقادی راستین و ایمان واقعی به دین اسلام با ثبات قدم و ویژه‌ای دوران سخت بازداشت را تا زمان اعدام سپری نمود. به طوری که حتی دکتر مهدی ملک‌زاده، از مخالفان سرسخت او نیز بر این مطلب صحه می‌گذارد:

... شیخ از زمانی که حبس شد تا موقعی که اعدام گشت، تمام ساعات را با بردباری، خونسردی و متانت گذراند و ضعف نفس از خود نشان نداد و راه عجز و ناله و توسل به این و آن را در پیش نگرفت و شخصیت خود را حفظ کرد.

مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۳، صص ۱۱۸-۱۱۷

ای وای بر اسلام

در بحبوحه فتح تهران و پناهنده شدن مخالفان مشروطه به سفارت‌های بیگانه، وقتی خبر پناهنده شدن امام جمعه تهران به سفارت روس را به شیخ دادند، بسیار ناراحت شد و رنگش برافروخته گشت و گفت:

ای وای، برای اسلام دیگر چه باقی مانده که اجانب بگویند: علمای اسلام که سنگ دیانت به سینه می‌زنند و از خود گذشتگی نشان می‌دهند، پای جان که در کار می‌آید، می‌روند و به کفر پناهنده می‌شوند! بعد فرمود: از طرف سفارت عثمانی برای من پیغام آوردند که ما می‌خواهیم بیرق بیاوریم بر درب منزل شما بزنیم، مبادا به شما آزاری برسانند! من قبول نکردم، حالا امام جمعه به سفارت روس پناهنده می‌شود؟ یکی از حضار گفت: حضرت آقا! دولت عثمانی که مسلمان است، چرا قبول نکردید؟ فرمود: از علی^ع چه بدی دیدم که به... پناه ببرم؟ بر فرض مرا نکشتند و بمانم در دنیا دو سه خوراک گندم هم خوردم، آخر چه؟ پس وقتی انسان بمیرد، به شرافتمندی بمیرد...

محمدحسین ادیب هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، خراسان، ۱۳۶۱، ۱۴۲/۲

آرزومند شهادت

بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و مخالفان مشروطه پس از فتح تهران به سفارت‌خانه‌ها پناه بردند و یا فرار بر قرار ترجیح دادند؛ اما شیخ فضل‌الله همچنان استوار بر عقاید خویش ایستاده بود و هرگز تن به ذلت نداد. اعظام الوزاره به نقل از پدر خود که یکی از شاهدان عینی ماجرا بود، می‌نویسد:

یکی از روزها که گفته می‌شد مجاهدین از رشت تا نزدیکی قزوین آمده‌اند و سردار احمد بختیاری هم با عده خود به قم وارد شده‌اند، من و جمعی از علما و طلاب در حوزه درس منزل حاج شیخ فضل‌الله بودیم که یک نفر از سفارت روس وارد شد و با حاج شیخ مذاکره و او را دعوت به سفارت‌خانه نمود. حاج شیخ جواب داد: مسلمان نباید پناهنده کفر شود. آن هم مثل من! آن شخص [کارمند سفارت] اظهار کرد: اگر حاضر نیستید [که] بیاید، اجازه دهید بیرق را سردر خانه نصب نمایم. حاج شیخ جواب داد: اسلام زیر بیرق کفر نخواهد رفت. او گفت: برای شما خطر جانی خواهد داشت، گفتند: زهی شرافت، و آرزومندم.

حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، تهران، ابوریحان، ۱۳۱۹، ۲۵۴/۱

ضرورت حفظ جان شیخ

خبر دستگیری و محاکمه ظاهری شیخ فضل‌الله نوری و اعدام ایشان، از علمای عظام نجف و عتبات عالیات مخفی نگه داشته شد:

بنابر گزارش‌های معتبر ... میرزای نائینی برای نجات شیخ از چنگال مشروطه‌خواهان به آخوند خراسانی می‌گوید: «خبرهای ناگواری که درباره شیخ نوری می‌رسد نشانه آن است که زندگی او در خطر است، اگر مشروطه‌خواهان او را بکشند، آبروی علما خواهد رفت». خراسانی و مازندرانی و تهرانی به گفته شیخ محمد حرزالدین تلگرافی حاوی [ضرورت] حفظ و امنیت جان شیخ فضل‌الله به تهران فرستادند تا وی را از مرگ بربانند، اما پس از قرائت آن در مجلس عالی انقلاب، تصمیم گرفته شد پس از اعدام شیخ، آن را منتشر سازند، اما هرگز منتشر نشد و از محتوای آن کسی آگاه نگردید.



میرزا آسگرخان

عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۰۰



پیرم خان آرمینی

پیرم تویی؟!!

شجاعت شیخ فضل‌الله نوری در مواجهه با فاتحان تهران و محاکمه‌کنندگان او، امری اعجاب‌برانگیز است. مدیر نظام نوایی یکی از شاهدان محاکمه در این باره می‌گوید:

«... هنگام محاکمه شیخ، پیرم، رئیس نظمیۀ مقتدر و مهیب مشروطه آهسته وارد تالار شد و ۵ - ۶ قدم پشت سر شیخ روی صندلی نشست. شیخ نخست ملتفت آمدن او نشد، چند دقیقه‌ای که گذشت، یک واقعه‌ای پیش آمد که تمام وضعیت تالار را تغییر داد. در اینجا من از آقا قدرتی دیدم که در تمام عمرم ندیده بودم! تمام تماشاچیان وحشت کرده بودند. تن من می‌لرزید، یک مرتبه از مستنطقین پرسید: پیرم، کدام یک از شما هستید؟ همه به احترام پیرم از سر جایشان بلند شدند و یکی از آنها با احترام، پیرم را که پشت سر آقا نشسته بود، نشان داد و گفت: پیرم خان، ایشان هستند. آقا همین طور که روی صندلی نشسته... دو دستش را روی عصا تکیه داده بود، به طرف چپ نصف دوری زد و سرش را برگرداند و با تغییر گفت: پیرم تویی؟! پیرم گفت: بله! شیخ فضل‌الله تویی؟! آقا جواب داد: بله منم! پیرم گفت: تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابدالدهر هم حرام خواهد بود. موسسین این مشروطه همه لامذهبین صرف هستند و مردم را فریب داده‌اند. آقا رویش را از پیرم برگرداند و به حالت اول خود درآمد.

در این موقع که این کلمات باهیبت مخصوص از دهان آقا بیرون می‌آمد، نفس از در و دیوار بیرون نمی‌آمد، همه ساکت گوش می‌دادند، تن من رعشه گرفت، با خود می‌گفتم این چه کار خطرناکی است که آقا دارد در این ساعت می‌کند؟! آخر پیرم رئیس مجاهدین و رئیس نظمیۀ وقت بود!

تندر کیا، نهیب جنبش ادبی - شاهین، صص ۲۳۸-۲۳۷

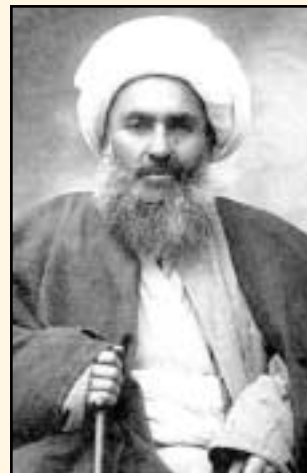
دانش کلان

و جامعیت علمی شیخ فضل‌الله

به اعتقاد دکتر محمداسماعیل رضوانی، شیخ شهید از حیث دانش فقهی، هیچ کمبودی نداشت و دوست و دشمن همگی به مقام عالی بلکه اعلاي علمی وی اعتراف دارند.

شیخ مقام اجتهاد داشت و این مقام بر همه کس مسلم بود؛ به طوری که حتی سرسخت‌ترین دشمنان او نیز نتوانستند عظمت علمی او را انکار کنند و حتی بسیاری، او را از بهیمنی و طباطبایی و امثال آن دو برتر می‌دانستند. در بحبوحه انقلاب (مشروطه) آنچه امکان داشت به این پیرمرد به دروغ یا راست، افترا و تهمت زدند؛ اما هیچ کس منکر مقام علمی او نشد.

محمداسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت ایران، ص ۱۹۹



افضل و اکمل تلامذه

شیخ فضل‌الله نوری، یکی از عالم‌ترین علمای عصر قاجار بود؛ به طوری که اعتمادالسلطنه، وزیر انطباعات عهد ناصری در سال‌های اولیه ورود شیخ به تهران از ایشان به عنوان افضل و اکمل شاگردان میرزای شیرازی نام برده و می‌افزاید:

در فقه و اصول و حدیث و رجال و انواع فضایل دیگر، امتیازی بین دارد. اهالی دارالخلافه را به این بزرگوار اعتقادی است راسخ. مجلس درس وفادت و افاضتش نیز امروز بسی عامر [=آباد] و به وجود کافه مستعدین، مدارس تهران، دایر می‌باشد.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران... (المائر و الاثار)



محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

هشیاری مشروعه خواهان و ندامت افراطیون



به کوشش فرانک نظری

در این بخش چند سند را که مربوط به جریان‌ها و جناح‌های مختلف و درگیر در جنبش مشروطیت است، با هم مرور می‌کنیم:

سند شماره یک، خواسته‌های علمای متحصن در حضرت عبدالعظیم را بیان می‌دارد.

سند شماره ۲، مربوط به درخواست مجلس شورای صدر مشروطه از شیخ فضل‌الله نوری است برای اصلاح و تکمیل متمم قانون اساسی مشروطیت.

سند شماره ۳، دفاعیه علمای متحصن در برابر تهمت‌ها و دروغ‌هایی است که جناح سکولار به آنان می‌بستند.

سند شماره ۴، اصل پیشنهادی شیخ شهید به مجلس است درباره هیات علمای طراز اول ناظر بر قوانین مجلس.

سند شماره ۵، سند ذلت ابراهیم زنجانی (دادستان بدنام دادگاه شیخ شهید) را به نمایش می‌گذارد که به تمنای اندک احترامی از مقامات دولتی در زنجان از رضاخان درخواست یک دستخط تأییدآمیز را می‌نماید.

سند شماره ۶، که آن را سند بردگی می‌خوانیم، مربوط به فتوای سراسر ذلت تقی‌زاده است آنجا که به ایرانیان افاضه می‌فرماید که باید «ظاهرا و باطن و جسما و روحا، فرنگی‌مآب شوند و بس». اما همو که از افراطی‌ترین چهره‌های جریان مشروطه سکولار و غربی است (سند شماره ۷): مطابق این سند تقی‌زاده در اواخر عمر و در دوران پختگی نسبی، از آن مواضع عدول می‌کند و در مجله یغما به خطای خویش اعتراف می‌نماید.

سند شماره ۱

خواسته‌های مشروعه‌خواهان

بسم‌الله الرحمن الرحیم
صورت مقاصد علماء اعلام و حجج اسلام مهاجرین دامت برکاتهم بر وجه اجمال در این ورقه برای برادران دینی نوشته می‌شود که بدانند و بفهمند که به هیچ وجه، غرض دنیوی نیست، فقط غرض، حفظ بیضه اسلام از انحرافات [است] که ملحدین و زنادقه خذله‌م الله اراده نموده لانا لله الله تعالی ما ارادو انشاءالله تعالی. اولاً تلو کلمه مشروطه در اول قانون اساسی تصریح به کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی صلی‌الله علیه و آله بشود.

ثانیاً آن که لایحه نظارت علماء که به طبع رسیده بدون تغییر ضم قانون شود و تعیین هیات نظار هم در همه اعصار فقط با علماء مقلدین باشد چه آن که خودشان تعیین بفرمایند یا بقرعه خودشان معین شود و ماده [ای] که حجت الاسلام آقای آخوند خراسانی مدظله که تلگرافا به توسط حجت الاسلام آقای حاجی شیخ فضل‌الله دامت برکاته از مجلس محترم خواستند امتثالا لامره الشریف در قانون اساسی درج شود.

ثالثاً اصلاحات مواد قانونیه از تقیید مطلقات و تخصیص عموماً و استثناء می‌باحتاج الی الاستثناء، مثل تهذیب مطبوعات و روزنامه‌جات از کفریات و توهینات به شرع و اهل شرع و غیره که در محضر علمای اعلام و وجوه از وکلا واقع شد، باید به همان نحو در نظامنامه بدون تغییر و تبدیل درج شود. انشاءالله تعالی

سند شماره ۲

درخواست مجلس از شیخ

حضور مبارک حضرت مستطاب مروج‌الاحکام ملاذ الانام حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ فضل‌الله!
چون اغلب بلاد به واسطه منقصت قانون اساسی، مغشوش و جدا اهالی آنها مطالبه تکمیل آن را می‌نمایند، خاصه اهالی آذربایجان و رشت، چنانچه خاطر مبارک مستحضر است عما قریب، اشکالات فوق‌العاده در مجلس اولیای دولت و امنای ملت، خواهد شد؛ لهذا عموم اعضای مجلس مقدس شورای ملی جدا تمنا می‌نمایند که از برای آسایش عموم مردم و رفع این اختلالات و اغتشاشات، حضرت مستطاب عالی چند روز متوالی همه روزه از ۳ ساعت به غروب مانده تشریف آورده در مجلس منقصت قانون اساسی را مطرح و مذاکره و مذاقه نموده، تسویه و تصحیح بفرمایید که عاجلاً بصره همایونی رسانده، طبع و نشر در جلوگیری از این مشکلات و اختلالات بشود و این مطلب را باید از اهم فرایض مضیفه دانسته و برای حفظ بلاد و عبادان شاءالله دریغ نفرمایید.

سند شماره ۳

اعلان حمایت مشروعه‌خواهان از مجلس

بسمه تعالی شانه
بر عموم اهل اسلام اعلان و اعلام می‌دارد که امروز مجلس شورای ملی منکر ندارد، نه از سلسله مجتهدین و نه از سایر طبقات.

این که ارباب حسد، و اصحاب غرض می‌گویند، و می‌نویسند، و منتشر می‌کنند، که جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ

فضل‌الله سلمه‌الله تعالی منکر مجلس شورای ملی می‌باشند دروغ است دروغ.

مکرر در همین موقع توقف زاویه مقدسه مطلب خودشان را بر منبر، و در محضر، اظهار و اظهار نمودند و در حضور گروهی انبوه از عالم و عامی، قرآن بیرون آورده قسم‌های غلاظ و شداد یاد کردند و مخصوصاً روز جمعه گذشته به این شرح نطق فرمودند که: «ایها الناس من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستیم، بلکه من مدخلیت خود را در تاسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانیم، زیرا که علماء بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ‌یک همراه نبودند و همه را به اقامه دلایل و براهین، من همراه کردم، از خود آن آقایان عظام می‌توانید این مطلب را جویا شوید. الان هم من همان هستم که بودم، تغییری در مقصد، و تجدیدی در رای من بهم نرسیده است. صریحاً می‌گویم همه بشنوید، و به غائبین هم برسانید، که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند، به این معنی که البته عموم مسلمانان، مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن، و برخلاف شریعت محمدی (ص)، و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذارد. من همچنین مجلسی می‌خواهم پس من و عموم مسلمین بر یک رای هستیم.

اختلاف میان ما، و لامذهب هاست که منکر اسلامیت، و دشمن دین حنیف هستند. چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبیعیه فرنگی مشرب، طرف من و کافه مسلمین اینها واقع شده‌اند و شب و روز در تلاش، و تک و دو هستند، که بر مسلمان‌ها این





فقره را مشتبه کنند و نگذارند. که مردم ملتفت و متنبه شوند، که من و آنها همگی همراهی و همراه هستیم و اختلافی نداریم.

آیا به رای العین مشاهده نمی‌کنید (ای برادران دینی من) که از تاریخ انعقاد این مجلس هر چه در طهران، آزادی طلب و طبیعی مشرب و بایی مذهب است، یکدفعه از پشت پرده بیرون آمده‌اند و به دسته‌بندی و هرزگی و راهزنی شروع کرده‌اند؟ بگویید ببینیم! این چه اختصاص و خویشتن‌اندی است میانه این سنخ مردم و این مجلس معقود به بهارستان؟

خدای تعالی راضی مباد از کسی که درباره مجلس شورای ملی غیر از تصحیح و تکمیل و تنقیح خیالی داشته باشد، و بر سخط و غضب الهی گرفتار باشند کسانی که مطلب مرا برخلاف واقع انتشار می‌دهند و بر مسلمان‌ها تلبیس و اشتباه می‌کنند و راه رفع شبهه را از هر جهت مسدود می‌سازند، تا سخن ما به گوش مسلمانان نرسد. و به خرج مردم بدهند که فلانی و سایر مهاجرین، منکر اصل مجلس شورای ملی شده‌اند.

ایها المومنون تلگرافی که این چند روزه به اسم حجج الاسلام والمسلمین آقای حاجی، و آقای آخوند، و آقای آقا شیخ عبدالله، دامت برکاتهم، طبع و انتشار داده‌اند و خواسته‌اند برخلاف تقریر ما شهرتی داده باشند، همان تلگراف را خواه سند انتسابش به حضرات آقایان معظم دامت برکاتهم محقق و معلوم باشد، و خواه مثل بعضی دیگر مجعول و موهوم باشد، ما مهاجرین آن تلگراف را قبول داریم. و مقصد ما همان است که در آن تلگراف مندرج است. کسانی که از روی قوانین خارج، نظامنامه اساسی برای مجلس شورای ملی تدوین می‌کنند نگارشات خود را بر طبق همان صورت تلگراف قرار بدهند دیگر دعاگویان را هیچ شکایت و موجب مهاجرت نخواهد ماند و معلوم خواهد شد که منکر مجلس و مخرب مجلس، ما هستیم یا دیگران. (جفالقلم و تم‌الکلم)

در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) به طبع رسید
یوم سه شنبه ۱۲ جمادی الثانیه ۱۳۲۶

سند شماره ۴

اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله نوری به مجلس درباره هیات طراز اول

بسم‌الله الرحمن الرحیم
صورتی است که به تاریخ عصر یوم شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ در مجلس شورای ملی با حضور حجج اسلامیه و عده معتدبها از وکلا محترمین و جناب رئیس نوشته شد که به نظامنامه اساسی ملحق شود و اتفاق آراء بر این شد [که] دیگر تغییری نخواهد داده شد:

این مجلس مقدس شورای ملی که به توجیه حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامه ملت ایران تاسیس شده باید در هیچ عصر از اعصار مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام علیه‌الصلوة و السلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافقت و مخالفت قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست. لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس، در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آن چه وضع شده، مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب، مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود.

حرر فی هفتم شهر ۱۰
[این متن در روزنامه «انجمن مقدس ملی اصفهان» شماره ۲۴ سال اول جمادی الاول ۱۳۲۵ چاپ شده و

مضی به امضای «الاحقر فضل‌الله النوری» می‌باشد.

سند شماره ۵

حاضر به انجام هر کاری هستیم!

۲۶ جوزا [خرداد] ۱۳۰۳
مقام رفیع ریاست وزراء عظام دامت عظمته این بنده که فعلا کاری ندارم و با این که مستخدم وزارت معارف هستم. فعلا شغلی معین نگردیده، به واسطه بعضی کارهای شخصی و تغییر هوا، مرخصی گرفته‌ام که زمانی به زنگان مسافرت کرده، آنجا مشغول دعا باشم.

اولا از حضرت اشرف هم مرخصی می‌خواهم و هر جا باشم از خدمتگذاری کوتاهی نخواهم داشت. ثانیاً مستدعی هستم مقرر فرمایید که چیزی به عنوان حکومت و رواسا سایر دوائر دولتی، از قوشونی [کذا] و غیره مرقوم شود که اندک مدتی که بنده آنجا خواهم بود در حفظ مراتب بنده و انجام بعضی مرجوعات مشروعه مساعدت نمایند؛ در ظل مرحمت محترما مسافرت و عودت نمایم و هر امر هم فرمایند حاضر [به] انجام [آن] هستم. ابراهیم زنجانی
[اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران سند شماره ۱۶۴۲-۱]

سند شماره ۶

سند بردگی

به عقیده نویسنده سطور، امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوی... باید در راه آن بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند، سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود، کمتر از حقیقت، گفته شده:

نخست: قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید، و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع

فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی [!!!] و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می‌شود و آن را «وطن پرستی کاذب» [!!!] توان خواند...

این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت [!!!] به ایران و همچنین آنان که به واسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد [!!!] با نویسنده هم عقیده‌اند: «ایران باید ظاهراً و باطناً، و جسماً و روحاً، فرنگی مآب شود و بس» [!!!]

[مجله کاهو، دوره جدید، غره جمادی الآخره ۱۳۳۸ هجری قمری برابر با ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، ص ۲]

سند شماره ۷

اعتراف تقی‌زاده به خطای خویش

این جانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن مغربی در ایران (اگر هم قدری به خطا و افراط) پیشقدم بوده‌ام، و چنان که اغلب می‌دانید اولین نارنجک تسلیم به تمدن فرنگی را در چهل سال قبل بی‌پروا انداختم، که با مقتضیات و اوضاع آن زمان شاید تندروی شمرده می‌شد و به جای تعبیر «اخذ تمدن غربی»، پوست کنده، فرنگی‌مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم. و چون این عقیده - که قدری افراطی دانسته شد - در تاریخ زندگی من مانده، اگر تفسیر و تصحیحی لازم داشته باشد، البته بهتر آن است که خودم قبل از خاتمه حیات خود، نتیجه تفکر و تجربه بعدی این مدت را، روزی بیان و توضیح کنم...

من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر - در چهل سال قبل - در روزنامه کاهو و بعضی مقالات بعدی مبنی بر دعوت به تغییرات کلی انقلابی نیز متضمن مقداری از این نوع افراط بوده. [سیدحسین تقی‌زاده، «اخذ تمدن خارجی»، یغما، سال ۱۳۳۹، ص ۴۱۹]





مظفر شاهی

در این بخش علاوه بر فهرست آثار مربوطه به مشروطه و مشروطه و شیخ شهید، به معرفی تفصیلی ۲ کتاب پیرامون جنبش مشروطه خواهی و شیخ فضل الله نوری می پردازیم.

تازه های نشر

حزب ملیون

(به روایت اسناد ساواک)



ناشر: مرکز

بررسی

اسناد تاریخی

قطع: وزیری /

۴۸۷

صفحه - مصور

نوبت چاپ: اول /

بهار ۱۳۸۸

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

در این کتاب پس از مقدمه ای که به معرفی اجمالی حزب ملیون از تاسیس تا فروپاشی آن می پردازد، کلیشه ۱۵۶ سند به همراه بازنویسی آن همراه با پاره ای شرح و توضیحات پیرامون شخصیت های مذکور در اسناد آمده است.

نخستین سند مربوط به تاریخ ۱۳۳۶/۳/۲۹ می باشد و واپسین سند نیز تاریخ ۱۳۴۵/۱۱/۲۰ را بر پیشانی دارد.

شیخ فضل الله نوری و مشروطیت: رویارویی دو اندیشه

نویسنده: مهدی انصاری

ناشر: امیرکبیر، ۱۳۶۹

قطع: وزیری، ۲۹۱ صفحه

این اثر به جنبه های مختلف زندگی سیاسی، اجتماعی، علمی و بویژه نقش تعیین کننده شیخ فضل الله نوری در دوران پرفراز و نشیب انقلاب مشروطیت ایران پرداخته است.



نویسنده که خود نوه دختری میرزای نائینی بوده و بارها طی سخنرانی های خود از اندیشه سیاسی و مذهبی شیخ فضل الله نوری دفاع کرده است، کتاب خود را در ۹ فصل تفصیلی تدوین و تنظیم کرده و کوشیده با شمای کلی از زندگی شیخ فضل الله نوری، روند شکل گیری فعالیت های سیاسی، اجتماعی ایشان را که نهایتاً در جریانات و تحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران به اوج خود رسید، مورد تجزیه و تحلیل تاریخی قرار دهد. بر همین مبنا فصل نخست کتاب با عنوان «آشنایی با شیخ فضل الله نوری» به گونه ای مختصر به رخدادها و زندگی سیاسی، اجتماعی و علمی شیخ فضل الله نوری تا آستانه شکل گیری نهضت مشروطیت ایران اختصاص دارد.

فصل دوم به موضوع «بازشناسی مقدمات و زمینه های فکری مشروطیت» می پردازد.

فصل سوم با نگرشی تحلیلی - تاریخی به مجموعه تحولاتی اشاره دارد که جنبش عدالتخواهی مردم ایران را به مرز مشروطه خواهی کشانید.

فصل چهارم به مساله «روشنفکران و جنبش مشروطیت» اختصاص دارد.

فصل پنجم موضوع «تدوین قانون از نظر شیخ فضل الله نوری» و ۳ مجتهد بزرگ عصر مشروطه را مورد بررسی تاریخی قرار داده است و فصل ششم مساله «حکمران قانونی و اندیشه شیخ فضل الله» در این باره مورد ارزیابی قرار می گیرد.

در فصل هفتم موضوع «اصل نظارت شورای مجتهدین» و حوادث و رخدادها مربوط به آن با محوریت شخصیت و اندیشه شیخ فضل الله نوری بررسی شده است.

فصل هشتم کتاب به حوادث دوران موسوم به استبداد صغیر و حوادث و رخدادهایی که در این مقطع، شیخ شهید با آنها مواجه شد، پرداخته است.

در فصل پایانی کتاب هم با ارائه شمایی کلی از حوادث پس از فتح تهران و سقوط محمدعلی شاه، به مجموعه رخدادهایی اشارت دارد که نهایتاً به دستگیری، محاکمه و اعدام تاسفبار شیخ توسط مشروطه خواهان افراطی و سکولار انجامید.

شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخ نگاری مشروطه

نویسنده: علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

قطع: رقعی - ۳۳۱ صفحه

نوبت چاپ: سوم - تابستان ۱۳۸۵

در ابتدای این کتاب می خوانیم: تاریخ مشروطیت، غالباً نه از منظری «بی طرفانه» و «واقع بینانه» بلکه «یکسویه» و «جهت دار» نوشته شده است ... آگاهی از این امر به آن که در پی درک حقیقت اند همدار می دهد که در بررسی حوادث مشروطیت، از نقد اظهارات مورخان، غافل نبوده و در داوری های خویش، حتی الامکان به اسناد دست اول تاریخی رجوع کنند. این اثر که به عنوان «کتاب سال حوزه علمیه قم» برگزیده شده در ۴ بخش تدوین یافته است:

بخش اول: تاریخ مشروطیت: آن گونه که «هست»، آن گونه که «باید باشد» (هشت گفتار در باب روش پژوهش و تحقیق در تاریخ) / بخش دوم: تواریخ مشروطه، نیازمند نقد و پالایش / بخش سوم: مکتب تاریخ نگاری مشروطیت، کاستی ها و آفات / بخش چهارم: عناد با فرهنگ، ستیز با تاریخ! (نقدی بر دیدگاه های احمد کسروی)

پیشخوان

انتشار «زمانه»



هفتاد و پنجمین و هفتادوششمین شماره ماهنامه «زمانه» به صورت توأمان منتشر شد.

زمانی که به موضوع «اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر» می پردازد، در این شماره موضوع «کشف حجاب» را مطرح نظر قرار داده و مطالب متنوعی را درج کرده که گزیده آن بدین شرح است:

چادرها و چکمه ها / سخن نخست
اسیران آزادی / گفت و گو با مهدی صلاح
کشف حجاب و تجدید اجباری / حمید هوشنگی

تمدن با طعم بی حجابی / رضا زربری
تجدد به رسم آتاتورکی و رضاخانی / علی بیگدلی
پیکار شاعرانه در معرکه کشف حجاب / محمد سبحان راستگو

لباس، بهانه ای بیش نبود / حمیدرضا فرهمند
قیام گوهرشاد / رحیم روحبخش
اسنادی در زمینه شکست ممنوعیت حجاب / فاطمه فرهمند

عفاف علیه حجاب / حمید اعلائی
سایه استعمار و استبداد بر فرهنگ ایران عصر پهلوی / حمید مسعودی
هویت ملی در جنبش دانشجویی تبریز / رحیم نیکبخت

خدمتگزار اعظم / یحیی کلانتری - ارسطو خداپرست
تاریخ نگاری به سبک پهلوی / مسعود رضایی
نقدی بر کتاب «انقلاب مشروطیت» از دائره المعارف ایرانیکا / محمدرحیم عیوضی

گزیده کتب و منابع پیرامون مشروطه، مشروعه و شیخ فضل الله نوری

تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶
✓ یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، تهران، فردوسی، ۱۳۶۱
✓ حسن تقی زاده، زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی زاده، تهران، علمی، ۱۳۶۸
✓ قهرمان میرزا سالور (عین السلطنه)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، از ۱۳۷۴
✓ نصرت الله فتحی، زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی، تهران، نورانی، ۱۳۵۲
✓ مجموعه ای از رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، ۲ جلد، تهران، رسا، ۱۳۶۲
✓ ماشاءالله آجودانی، مشروطه ایرانی، لندن، فصل کتاب، ۱۳۷۶ / ش / ۱۹۹۷ م.
✓ زانت آقاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، بیستون، ۱۳۷۹
✓ هاشم محیط مافی، تاریخ انقلاب ایران، تهران، فردوسی و علمی، ۱۳۶۳
✓ علی ظهیرالدوله، اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران، نامه های ظهیرالدوله، تهران، ظهوری، ۱۳۴۸
✓ مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۳
✓ موسی نجفی، حکم نافذ آفانجفی، بی جا، بی نا، ۱۳۷۱
✓ نجف لک زایی، زمینه های انقلاب اسلامی، قم، ائمه، ۱۳۷۷

خمینی، ۱۳۸۲
✓ سیدمصطفی تقوی مقدم، فراز و فرود مشروطه، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴
✓ حسن معاصر (به کوشش)، تاریخ استقرار مشروطیت، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲
✓ غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، تهران، کویر، ۱۳۷۴
✓ علی اکبر ولایتی، سیر و تفحصی در مشروطیت و پس از آن، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱
✓ عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴
✓ رسول جعفریان، بررسی و تحقیق در جنبش مشروطیت ایران، قم، طوس، ۱۳۶۹
✓ علی پور صفر، کتابشناسی انقلاب مشروطیت ایران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳
✓ رسول جعفریان، بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸
✓ حسن طباطبایی، یادداشت های سیدمحمد طباطبایی از انقلاب مشروطیت ایران، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۲
✓ روح الله حسینیان، تجربه مشروطیت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵
✓ حامد الگار، دین و دولت در ایران و نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، طوس، ۱۳۵۶
✓ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان،

اصفهان، کانون پژوهش، ۱۳۸۵
✓ علی ابوالحسنی (منذر)، زمان، زندگی، خاطرات شیخ ابراهیم زنجانی، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴
✓ مهدی انصاری، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت: رویارویی دو اندیشه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹
✓ علی ابوالحسنی (منذر)، مجموعه آثار ۷ جلدی پیرامون زندگی شیخ فضل الله نوری، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵
✓ کتاب آبی، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ - ۱۳۶۹
✓ کتاب نارنجی، به کوشش پروین منزوی، تهران، پرواز، ۱۳۶۶ - ۱۳۶۸
✓ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
✓ حسین آبادیان، مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴
✓ رسول جعفریان، دخالت انگلیس در واقعه مشروطه، قم، بی تا، ۱۳۶۵
✓ محمد بشارتی، از انقلاب مشروطه تا کودتای رضاخان، تهران، حوزه هنری، ۱۳۸۰
✓ محسن بهشتی سرشت، نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، تهران، پژوهشکده امام خمینی، ۱۳۸۰
✓ ع-ن. ذبیح زاده، رهبران دینی در نهضت مشروطه، قم، موسسه آموزشی، پژوهشی امام

✓ قانون اساسی مشروطه ایران، به کوشش کاتب صادق، بی جا، بی تا، ۱۳۲۵
✓ مصطفی بروجردی، نخستین فریادگر مشروعه در بیداد مشروطه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲
✓ محمدتقی آیت اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳
✓ علی ابوالحسنی (منذر)، سلطنت علم و دولت فقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴
✓ حسن اکبری، مبانی فکری ادبیات مشروطه، تهران، پایا، ۱۳۷۹
✓ فریدون اکبرزاده، نقش رهبری در نهضت مشروطه... تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰
✓ دین و روشنفکران مشروطه، به کوشش غلامرضا گودرزی، تهران، اختران، ۱۳۸۲
✓ رسول جعفریان، درک شهری از مشروطه، تهران، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۵
✓ نهضت مشروطه در کلام رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای، تهران، جام جم، ۱۳۸۵
✓ روحانیت و مشروطه، به کوشش مجله حوزه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶
✓ مشروطه شرعی و مشروعه شرطی، تهران، طرح فردا، ۱۳۸۷
✓ زندگی، مبارزات و آثار آیت الله العظمی محمدکاظم طباطبایی یزدی، یزد، فرمانداری شهرستان یزد، ۱۳۷۵
✓ احمد عقیلی، نگرشی بر مشروطیت اصفهان،



در این شماره
از میان انبوه
مناسبت‌های مردادماه
۴ واقعه را برگزیده
و مورد توجه قرار داده‌ایم:

بر کناری سپهدار و تشکیل کابینه صمصام السلطنه بختیاری

هر چند فتح تهران و عزل محمدعلی شاه از سلطنت، بر عمر دوران موسوم به استبداد صغیر پایان داد، اما بحران‌های عدیده سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی که با مداخلات و کارشکنی‌های مداوم ۲ کشور روس و انگلیس توأم بود، هیچگاه پایان نیافت. به دنبال مرگ عضدالملک قاجار، نایب‌السلطنه احمدشاه، ناصرالملک در این مقام قرار گرفت و با حضور او در تهران، کابینه میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک سقوط کرد و محمدعلی خان سپهدار اعظم کابینه هفدهم عصر مشروطیت را



صمصام السلطنه بختیاری

حکومت دائما روبه افزایش گذاشت. با این حال، حملات محمدعلی میرزای مخلوع و طرفدارانش به کشور فرونشاندند. از سوی دیگر در این دوره شاهد بحران شوم‌تر هستیم که در نهایت دولت ایران تحت فشار دولت روسیه و همراهی انگلیسی‌ها او را از ایران اخراج کرد و به دنبال آن مجلس دوم شورای ملی به تعطیلی رفت.

در همین زمان، تجاوزات نظامی روس‌ها در سراسر قلمرو شمالی ایران افزایش دوباره‌ای پیدا کرد و قتل و غارت‌های فراوانی صورت گرفت و مهم‌تر از همه نیروهای متجاوز روسی بارگاه ملکوتی حضرت امام رضا را به توپ بستند و در همان حال، انگلیسی‌ها هم در بسیاری از نقاط جنوبی ایران به تجاوزات نظامی خود شدت بیشتری بخشیدند و در نتیجه پس از حدود ۱۸ ماه، دولت صمصام السلطنه بختیاری سقوط کرد و در اول بهمن ۱۲۹۱ جای خود را به کابینه‌ای به ریاست محمد علیخان علاءالسلطنه داد.

ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۴۴، صص ۲۴۹ - ۲۴۰.

تشکیل داد. در همین زمان، خبر رسید که شاه مخلوع به همراه طرفدارانش از طریق خاک روسیه وارد قلمروهای شمالی ایران شده‌اند و گفته شد که او طی نامه‌ای خطاب به سپهدار (در رجب ۱۳۲۹) دستور داده تا هنگام ورود وی به تهران امور کشور را اداره کند. این موضوع بدگمانی نمایندگان مجلس را برانگیخت و به دنبال آن کابینه سپهدار سقوط کرد و نجف‌قلی خان صمصام السلطنه بختیاری در ۲ مرداد ۱۲۹۰/۲۷ رجب ۱۳۲۹ مامور تشکیل کابینه شد. در این برهه بحران‌های گسترده‌ای بروز یافت و فشار روس و انگلیس به

آغاز استبداد مدرن و پایان عصر مدرس



دوره ششم مجلس شورای ملی در ۱۹ تیر ۱۳۰۵/۱۰ ژوئیه ۱۹۲۶ برابر با ۳۰ ذی‌حجه ۱۳۴۴ افتتاح شد و در ۲۲ مرداد ۱۳۰۷/۱۳ اوت ۱۹۲۸ برابر با ۲۶ صفر ۱۳۴۷ به کار خود پایان داد.

در این دوره ۱۳۲ تن از حوزه‌های انتخابیه سراسر کشور در مقام نماینده در مجلس شورا حضور پیدا کرده بودند. رئیس سنی مجلس ششم در روز افتتاحیه، آیت‌الله سید حسن مدرس بود. پس از آن، همچنان که رضا شاه می‌خواست، سیدمحمد تدین که در صعود دیکتاتور به تخت سلطنت و انقراض قاجار نقش قابل توجهی ایفا کرده بود، به عنوان رئیس موقت و سپس دائمی مجلس ششم برگزیده شد.

از فروردین ۱۳۰۶ تا پایان دوره ششم، میرزا حسین‌خان پیرنیا موتمن‌الملک رئیس مجلس بود.

آگاهان به امور می‌دانستند انتخابات دوره ششم، نظیر انتخابات دوره پنجم، با تقلب و اعمال نفوذ گسترده عمال رضاخان در سراسر کشور برگزار شده بود و به تبع آن، اکثریت تقریباً قاطعی از راه‌یافتگان به مجلس، از میان وفادارترین عناصر به حکومت و شخص رضاخان انتخاب شده بودند و در راهیابی اکثریت قابل توجه آنان، خیل گسترده همراهان دیکتاتور به مجلس ششم، رای مردم دخیل نبود و فقط «برای خالی نبودن عریضه» و این که تصور نشود انتخابات، ساختگی است چند تن از مخالفان و احیاناً محافظه‌کارانی که در میان مردم تهران از شأن و اعتبار کافی برخوردار بودند، با رای طبیعی مردم راهی مجلس ششم شدند.

آیت‌الله سیدحسن مدرس که طی سال‌های گذشته حضورش در مجلس چهارم و پنجم شورای ملی دلبرانه با رضاخان، مخالفت و مبارزه کرده بود، شاخص‌ترین نماینده مجلس ششم بود که با آرای مردم تهران به مجلس راه یافت و همو بود که در هنگام بررسی اعتبارنامه راه‌یافتگان به مجلس، شجاعانه با اعتبارنامه بسیاری از مجلس‌نشینان دوره ششم مخالفت کرد و صراحتاً تقلب و دخالت ناروای عمال نظامی و سیاسی رضاخان را تنها دلیل حضور نامشروع آنان در مجلس دانست که البته به دلیل کثرت قاطع طرفداران دیکتاتور در مجلس، به اعتراضات ایشان ترتیب اثری داده نشد و اعتبارنامه همه آنان تصویب شد، اما ادامه مخالفت شهید مدرس با رضاخان باعث ترور نافرجام ایشان در ۷ آبان ۱۳۰۵ شد.

مخالفت‌های آیت‌الله مدرس با حکومت، کامکان ادامه پیدا کرد. پس از انقضای دوره ششم مجلس دیگر حتی یک تن از مخالفان و منتقدان رضاخان به مجالس آن روزگار پرادبار راه نیافت. حسین مکی، مدرس قهرمان آزادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۸، ج ۲، ص ۷۱۷ - ۷۶۶ و اسامی نمایندگان مجلس شورای ملی تا دوره ۲۴ قانونگذاری، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶، صص ۶۸ - ۸۱.

مهمترین آنان بودند از هیچ اقدامی فروگذار نکرد.

او که به دلیل سال‌ها خدمت وفادارانه به حکومت، سخت مورد توجه و اعتماد آمریکاییان و نیز شاه بود، با تشکیل ساواک در زمستان ۱۳۳۵ اولین رئیس آن شد و در این مقام در سرکوب و منزوی ساختن مخالفان سیاسی رژیم شدت عملی کم‌نظیر از خود نشان داد. با این حال در آستانه دهه ۱۳۴۰ پس از سفرش به آمریکا که گفته می‌شد از مقامات آن کشور وعده نخست‌وزیری شاه را دریافت کرده بود، مورد سوءظن و بدگمانی شاه قرار گرفت و با آغاز نخست‌وزیری دکتر علی امینی از ایران تبعید شد و به تدریج مخالفت خود را با شاه آشکار ساخت.

بختیار سال‌ها در اروپا و لبنان به مخالفت خود با رژیم پهلوی ادامه داد.

عراق هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید بختیار در سال ۱۲۹۲ متولد شد و پس از پایان تحصیلات ابتدایی و متوسطه و گذراندن دوران نظام در سال ۱۳۱۵ وارد ارتش شد و به مدد وفاداری به رژیم پهلوی به سرعت ترفیع مقام و درجه پیدا کرد و در طول دهه ۱۳۲۰ بارها مقام فرماندهی یگان‌های مختلف نظامی را کسب کرد. او از جمله افسرانی بود که در جریان کودتای ۲۸ مرداد از شاه حمایت کرد و چند ماه بعد فرماندار نظامی تهران شد و در این سمت، سرکوب شدید و غیرانسانی مخالفان حکومت را در دستور کار خود قرار داد.

بختیار در کشف شبکه نظامی حزب توده و از میان برداشتن آن، نقش درجه اولی داشت و در همان حال در سرکوب اسلامگرایان مخالف حکومت که فدائیان اسلام از جمله

ترور تیمور بختیار



سپهبد تیمور بختیار اولین رئیس ساواک در ۱۶ مرداد ۱۳۴۹ توسط ماموران همین سازمانی که خود در استقرار و تثبیت موقعیت آن نقش قابل توجهی ایفا کرده بود، در خاک

برقراری روابط رژیم پهلوی با اسرائیل

اعلام تشکیل حکومت غاصب اسرائیل در مه ۱۹۴۸/۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷ در سرزمین فلسطین با مخالفت گسترده مسلمانان کشورهای اسلامی و بسیاری از آزادگان جهان روبه‌رو شد.

در این میان رهبران این رژیم غاصب از همان آغاز، تلاش گسترده‌ای را برای شناسایی خود از سوی دیگر کشورهای جهان صورت دادند. ایران از جمله کشورهایی بود که محافل صهیونیستی کوشیدند نظر مساعد حاکمان آن را به سوی خود جلب کنند. در جریان سفر محمدرضا شاه پهلوی به آمریکا در آبان ۱۳۲۸ مقامات آمریکایی با اشاره محافل متنفذ یهود، به طور تلویحی تداوم ارائه کمک‌های مالی، فنی و نظامی به ایران را به ضرورت شناسایی دولت اسرائیل منوط دانستند و در همان حال، نخست‌وزیر وقت، محمد ساعد مراغه‌ای و برخی وزراء و کارگزاران ارشد دولت او با دریافت رشوه‌هایی کلان از ماموران اطلاعاتی اسرائیل، رژیم غاصب آن کشور را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناختند. در عین حال، اکثریت قابل توجهی از مردم ایران با این اقدام حکومت به مخالفت برخاستند و بویژه علما و گروه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اسلامگرا در راس نهضت ضد اسرائیلی مردم ایران قرار گرفتند. تا آن که در اوایل دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق و عمدتاً با همت آیت‌الله کاشانی به ارتباط سیاسی ایران با رژیم غاصب اسرائیل پایان داده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در روندی تدریجی ولی مداوم، نفوذ و حضور اطلاعاتی - جاسوسی و اقتصادی - سیاسی اسرائیل در ایران رو به فزونی نهاد و این



سفر رژیم صهیونیستی در حال دریافت عیدی از شاه

رژیم، ارتباط بسیار نزدیکی با شاه و دیگر مقامات سیاسی، اقتصادی و امنیتی رژیم پهلوی پیدا کرد و این روند نامیمون تا سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ افزایش چشمگیر و همه‌جانبه‌تری یافت و نهایتاً در ۲ مرداد ۱۳۳۹ اعلام شد که رژیم پهلوی با دولت غاصب اسرائیل روابط غیررسمی برقرار کرده است. شاه مدعی شد که این اقدام او جز تأیید و تأکید سیاست‌های دولت‌های گذشته نیست. روابط رژیم پهلوی و اسرائیل در طول دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در شوون و سطوح مختلف گسترش فزاینده و کم‌سابقه‌ای پیدا کرد، اما پیروزی انقلاب اسلامی، پایان بخش قطعی حضور و نفوذ رژیم اشغالگر قدس در ایران شد.

مظفر شاهدهی، ساواک، چاپ دوم، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸، صص ۲۱۰ - ۲۰۱.



در جریان مشروطه، آنان که روزی شعارهای مردمی، آزادی خواهانه و عدالت طلبانه سر می دادند، وقتی بر خرم سوار شدند و بر اریکه قدرت، قدرتمندانه تکیه زدند، همه شعارهای خویش را فراموش کردند و به جمع مال و بالا رفتن از پله های قدرت پرداختند و بس. کاریکاتورهایی که در این شماره تقدیم می شود، از این زاویه به سیر تطور شخصیت و روحیات آن اشخاص می پردازد. طرح شماره یک که دو بخش دارد، اپوزیسیون مشروطه خواه را در ایام فلاکت به نمایش می گذارد که در جمع مردم به سخنرانی آتشین می پردازند، اما همان ها پس از قدرت یافتن، مردم مظلوم و حاجتمند را با خشونت از اتاق خود بیرون می کنند. کاریکاتور شماره ۲ نفاق و دورویی این جماعت را نشان می دهد. وقتی با شاه و دربار مغالزه می کنند، بر سرکوبی مردم تأکید دارند و وقتی با مردم روبه رو می شوند، شعار حمایت از آنان سر می دهند. و بالاخره طرح شماره ۳ مرفه شدن و فریبه گشتن همین گروه مشروطه طلب و سکولار را پس از نیل به قدرت نشان می دهد.

شرح تصاویر روی جلد

همفکران «مشروطه خواه»
شیخ شهید نوری در تصاویر روی جلد عبارتند از حضرات آیات عظام و حجج اسلام:

۱. آقا سیدمحمد کاظم یزدی «صاحب عروه»
۲. حاج آقا محسن عراقی
۳. حاج سیداحمد طباطبایی (برادر سیدمحمد طباطبایی پیشوای مشهور مشروطه)
۴. آقا سیدمحمدباقر درچه ای اصفهانی
۵. حاج میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی
۶. میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی
۷. حاج شیخ عبدالنبی نوری
۸. آخوند ملا حبیب الله شریف کاشانی
۹. حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی
۱۰. آقا شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء
۱۱. شهید حاج میرزا عبدالکریم آقا، امام جمعه تبریز
۱۲. آقا سیداحمد رضوی «ادیب پیشواری»
۱۳. حاج شیخ علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی معروف)
۱۴. شهید حاج شیخ روح الله دانی قزوینی
۱۵. میرزا محمد مجتهد قمی (ارباب)
۱۶. آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی (پدر مرجع معاصر: آیت الله صافی)
۱۷. شهید حاجی شیخ حسین جوقینی زنجانی

شوخی صادقانه

پس از یک سال از اعطای فرمان مشروطیت در ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۵ هجری قمری به یادبود اولین سال مشروطیت، مردم جشن عظیمی گرفتند و تکلیف بی شائبه ای به عمل آوردند و آنچه توانستند از تزئین دکاکین و چراغانی و مهمانی، خودداری نکردند. اصناف هریک به نوبه خود طاق بندی کرده تا صبح هلهله و شادی می نمودند، سردر مجلس را هم به بهترین طرز زینت کردند و طاقی و ایوانی درست کرده، برای وکلا محل نشستن معین نمودند؛ در همانجا آقای سیدحسن تقی زاده، وکیل جوان تبریز نطقی خطاب به ملت ایراد کرد. در این جشن دو نفر انگلیسی هم شرکت کردند؛ یکی مستر «ماژور استوکس» آتاشه نظامی جوان سفارت دیگری مستر اسمارت، منشی سفارت (مستر اسمارت اکنون نماینده رسمی دولت و وزیر مختار انگلیس در مصر است). این دو انگلیسی از احساسات همشهریان «حاجی بابا» بسیار تعجب می کردند. در این جشن، هیات دولت نیز از جمله ناصرالملک میرزا ابوالقاسم خان هم شرکت داشت. وی پس از دیدن این همه تکلف و پذیرایی ملت، آهسته به یکی از وکلا گفت: وضع این جشن مثل آن است که گرگ ها و وحوش، گوسفندان را می خورده اند و اکنون گوسفندان آزاد شده و در جشن آزادی خود، وحوش و درندگان را وعده گرفته اند [دعوت کرده اند]. اطلاعات ماهانه، سال ۲، (۱۳۲۸)، ش ۱۷، صفحات ۲۲-۲۵ و ۴۵

عملکرد حکام مشروطه در دوران قبل و بعد از تسلط ایام فلاکت: ای برادران! مشروطه آن است که ما را به ساحل نجات خواهد رسانید.
هنگام تسلط: گور پدر هر چه مشروطه خواه است.



دوگانه عمل کردن حکام مشروطه:
حکام مشروطه، خطاب به شاه می گویند: لازم نیست به این رعیت ناتجیب رحم و مروت کنید **و خطاب به رعیت می گویند:** نمی گذارم [شاه] تو را اذیت کند، من طرفدار تو هستم!



چاق و مرفه شدن برخی از حاکمان در دوران مشروطه

می میری، می بینی!

در باب شوخ طبعی مرحوم آخوند ملاقربانعلی زنجانی از سران جنبش مشروطه خواهی که در زنجان، ریاست مطلقه داشت، داستان های متعددی نقل شده که در زیر به یکی از آنها می پردازیم. این داستان خوشمزه، مزاحی است که آخوند با جلال الدوله سلطان حسین میرزا که شخصی فاضل بود، داشته است. شاهزاده مزبور چندی در صدر مشروطه، حاکم زنجان بود و شوخی مزبور در همین زمان اتفاق افتاده است:
یک روز در حضور شاهزاده جلال الدوله، حاکم وقت زنجان، بحث آیه شریفه: «واتقوا النار التي وقودها الناس والحجارة» پیش می آید؛ شاهزاده می پرسد: وقود چیست؟ می گویند: وقود، «گیرانه آتش» را گویند.
می گوید: آدمیزاده که تنش رطوبی است چطور ممکن است گیرانه آتش واقع شود؟ می گویند: می نویسیم و از آخوند ملاقربانعلی سوال می کنیم، ضمناً با این سوال یک شوخی هم با ایشان کرده ایم! (زیرا معروف بود که کسی با آقا نمی تواند شوخی کند).

باری، نامه ای می نویسند و به دست یکی از خدمتکاران می دهند که: این را نزد آقا می بری. اگر پذیرفتند جواب بدهند، تقدیم حضورشان می کنی والا... باز می گردانی. خدمتکار حاکم به محضر آقا آمده و خیلی مودبانه نامه را به دست ایشان می دهد؛ محتوای نامه تقریباً چنین بوده است: مولانا آخوند ملاقربانعلی، ارشاد فرمایید که این آتش دوزخ چه آتشی است که گیرانه آن، تن رطوبی آدمیان است؟ ارادتمند جلال الدوله آقا هم پس از قرائت نامه، بی مطلق قلم را دوات زده و در ذیل نامه می نویسیم: **می میری، می بینی. احقر قربانعلی!** و با همین دو کلمه، تمام شوخی و سوال و اصل و فرع مطلبشان را پاسخ می گوید!

علی ابوالحسنی (منذر)، سلطنت علم و دولت فقر، صص ۲۰۲ - ۲۰۳

ویژه نامه تاریخ معاصر

با همکاری موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
info@iichs.org

منبع عکس ها: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، آرشیو موسسه اطلاعات نظرات، پیشنهادها، خاطرات و عکس های تاریخی خود را به آدرس تهران - بلوار میرداماد - روزنامه جام جم یا نشانی های اینترنتی زیرارسال کنید:
ayam@jamejamonline.ir

شماره آینده ایام در تاریخ ۸۸/۶/۱۲
(دومین پنجشنبه شهر یور ماه) منتشر می شود.

تاریخ شفاهی

فرهاد رستمی

در ابتدا می خواستم از حضرت تعالی که ۶ پادشاه را از ناصرالدین شاه تا محمدرضا پهلوی به عینه دیده اید، سوال کنم که آیا شما واقعا ۶ پادشاه را دیده اید؟
بله من درست روزی را که در تکیه دولت، شاه را بر مرکب چوبی نشاندند بودند یاد می آید. آن موقع جزو فوج پیاده نظام بودم. باور نمی کردم که شاه مرده باور نمی کردم که میرزا رضا، شاه را کشته دسته ترک ها که در پی مظفرالدین شاه به تهران روانه شدند، هزینه سفر نداشتند؛ یعنی ولیعهد پول نداشت از تبریز به تهران بیاید. با کارسازی میرزا علی اصغر خان امین السلطان به تهران آمد و شاه شد، اما آب خوش از گلویش پایین نرفت. در زمان او خیلی سر و صدا می دادند. می گفت: چه می خواهند؟ می گفتند: مشروطه می گفت: سر و صدا ندهند، می دهیم!

به پاس این خوشدلی، او آخرین شاهی بود که در ایران می مرد. بعد از او ۴ پادشاه محمدعلی شاه، احمدشاه، رضاشاه و محمدرضا پهلوی توفیق آن را نداشتند که در ایران بمیرند.
استاد لطفا قدری از مشروطه بگویید.
خیلی ها تصور درست و روشنی از مشروطه نداشتند. ماه رمضان شد ننه جان نان و گوشت ارزان شد ننه جان خواب من دروغ بود ننه جان

هر چه دیدم دروغ بود ننه جان
این اشعار که خیلی هم طولانی است و مافقط برای سد جوع خوانندگان گرمی، قطعه ای از آن را آوردیم از اشعار صابر است که دده بزم را نقل کرده (از نسون خمسسه که نام آنها در کتاب کلثوم ننه آقا یاور، مذکور است و در مورد پیروی از خرافات و موهومات زنان به عقاید آنها استناد می کنند. نام ۴ نفر دیگر از این نسون عبارت است از: باجی یاسمن، بی بی شاه گزل، خاله جان آقا، کلثوم ننه).

علت ناکامی مشروطه را در چه می بینید؟
مشتی اسمال شعری دارد که اگر دقت کنید ناکامی مشروطه در آن مستتر است:

مشتی اسمال! به علی کار و بار آزاد شده
پاتوق ما تو بمیری بچه بازار شده
هر کسی واسه خود بیکه میوندار شده
علی زهتاب در این ملک، پاتوقدار شده
لطفاً به عنوان آخرین سوال، دو کلام درست و درمون بفرمایید که «چه باید کرد»؟
بله این «چه باید کرد؟» را خیلی ها مطرح کرده اند. من خودم از وقتی یادم می آید پدر و مادرم «چه کنیم؟ چه کنیم؟» می کردند. در نتیجه نسل بعدی هم که ما باشیم «کاسه چه کنیم چه کنیم» دست گرفتیم، اما وظیفه ما این است که همواره امیدوار باشیم.
چادر زری می خرم واست
نان شکری می خرم واست
تا تو فکر رخت می کنی ننه
منو سیاه بخت می کنی ننه

سایت «ایام ۲۹»

نویسندگان ایام ۲۹ (ویژه بهائیت)، پرونده های حرفه چینی شده و PDF مطالب آن شماره را در این پایگاه قرار داده و به شبهات وارد پاسخ می دهند:

www.ayam29.com